ابن جوزى، ابوالفرج

ابن جوزی، ابوالفرج

اِبْن جَوزی، ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمان بن علی بن محمد ابن علی بن عبدالله بن حُمادی بن محمد بن جعفر جوزی قرشی تیمی بکری بغدادی مورخ، واعظ، مفسر و فقیه حنبلی. نسب عبدالرحمان به محمد فرزند ابوبکر، نخستین خلیفه، می رسد شهرت وی به ابن جوزی به سبب نسبت جدّ او به فرضة الجوزه (بارانداز جوزه) در بصره یا محلة جوز در غرب بغداد است. تولد او را بین سالهای 508 -512ق /1114- 1118م نوشته اند. در این مقاله دانشنامه ای، زندگی نامه ابن جوزی مورد بررسی قرار گرفته است.

اِبْنِ جَوزي، ابوالفرج جمال الدين عبدالرحمان بن علی بن محمد ابن علی بن عبدالله بن حُمادي بن محمد بن جعفر جوزي قرشی تیمی بکري بغدادي (ح 511 -597ق/1117-1201م)، مورخ، واعظ، مفسر و فقیه حنبلی. نسب عبدالرحمان به محمد فرزند ابوبکر، نخستین خلیفه، می‌رسد (ذهبی، تذکره، 1342/4). شهرت وي به ابن جوزي به سبب نسبت جدّ او به فرضة الجوزه (بارانداز جوزه) در بصره یا محلة جوز در غرب بغداد است (ابن جوزي، یوسف، مرآة، 8(2)/481؛ ابن خلکان، 142/3؛ قس: ذهبی، همانجا). برخی از راویان در نقل روایات از ابن جوزي، وي را به سبب اشتغال خانواده‌اش به تجارت مس، صفار نیز خوانده‌اند (ذهبی، همان، 1344/4؛ قس: ابن خلکان، همانجا).

عبدالرحمان در محلة درب حبیب (یا باب حبیب) بغداد به دنیا آمد (ابن رجب، 400/1). تولد او را بین سالهاي 508 -512ق/1114- 1118م نوشته‌اند. ابن رجب دربارة سال ولادت او دو روایت از خود وي به دست می‌دهد: نخست اینکه او به خط خود نوشته بوده است که: «سال ولادتم دقیقاً معلوم نیست، این قدر می‌دانم که در 514ق که پدرم درگذشت، حدوداً سه ساله بوده‌ام»؛ دیگر آنکه: «در سال درگذشت استادم، ابن زاغونی (527ق)، به سن بلوغ رسیدم» (همانجا). بدین سان تولد وي در 511 یا 512ق خواهد بود.

ابن جوزي کودکی را در رفاه، صلاح و عفاف (ابن جوزي، عبدالرحمان، صید الخاطر، 578؛ ابن رجب، 412/1) و به سرپرستی مادر و عمه‌اش سپري کرد، با کسی آمیزش نداشت و با کودکان بازي نمی‌کرد (ابن کثیر، 32/13). خود می‌گوید که مادر التفات چندانی به وي نداشته است (عبدالواحد، 4، به نقل از صید الخاطر). عمه‌اش او را براي کسب علم به داییش، ابوالفضل محمد بن ناصر بغدادي سپرد (ابن رجب، 400/1، 412؛ ابن خلکان، 293/4؛ ذهبی، همانجا؛ ابن عماد، 330/4). خود در المنتظم می‌نویسد که ابوالفضل عهده‌دار آموختن حدیث به من شد و من مسند احمد بن حنبل و دیگر کتابهاي مهم و اصلی را به قرائت او نزد شیوخ شنیدم و به خاطر سپردم (162/10-163، نیز 7- 8، 164). نیز در مشیخة آورده: شیخ ما ابن ناصر مرا در کودکی نزد شیوخ می‌برد، و عوالی (احادیث داراي اسناد عالی) را به گوش من می‌رساند و همة سماعات مرا به خط خود می‌نوشت و از آنان براي من اجازه می‌گرفت. پس آنگاه که معنی طلب علم را دریافتم، داناترین استادان و فهیم‌ترین محدثان را براي ملازمت برمی‌گزیدم و به فضل استادان نظر داشتم، نه به شمار آنان (ص 53؛ ابن رجب، 401/1).

نخستين سماع ابن جوزي در 5 سالگی (516ق) بود (ذهبی، همان، 1342/4). خود در صيد الخاطر می‌نويسد: من از کودکی شيفتة دانش بودم، پس بدان پرداختم؛ آنگاه علاقه‌مند شدم که همة رشته‌هاي علوم را بياموزم و در صدد بر آمدم که هر رشته را نيز به کمال فرا گيرم (ص 59). نيز می‌افزايد: تحمل سختيها در راه کسب دانش در کام جان من از عسل برايم شيرين‌تر بود، در کودکی قرصی چند نان خشك بر می‌داشتم و براي آموختن حديث بيرون می‌رفتم و بر کنار نهر عيسی می‌نشستم، آن نام را بدون آب نمی‌توانستم بخورم، پس لقمه‌اي نام می‌خوردم و با آن جرعه‌اي آب می‌نوشيدم، چشم همت من چيزي جز لذت کسب دانش نمی‌ديد (همان، 316). شيفتة مطالعه بود. خود می‌نويسد: از مطالعه سير نمی‌شوم. فهرست کتابهاي وقف شده بر مدرسة نظاميه را که بالغ بر 000 ،6مجلد است. ديده‌ام. همچنين فهرست کتابهاي ابوحنفيه، حميدي، شيخ عبدالوهاب بن ناصر و ابومحمد بن خشاب را هم که چندين بار چهار پا بود، ديده‌ام. بيش از 000 ،20مجلد [اِ] مطالعه کرده‌ام و هنوز در طلب آموختنم (همان، 571 -572).

تحصيلات‌واستادان: آنچه ابن‌جوزي در مشيخة‌ووفيات‌المنتظم در باب مشايخ و استادان خود آورده است، تصوير نسبتاً روشنی از آموخته‌هاي او به دست می‌دهد و با توجه به تاريخ درگذشت استادانش معلوم می‌شود که وي در دوران کودکی و نوجوانی در مجالس درس بسياري از بزرگان علم و ادب حضور يافته و از آنان در علوم متداول زمان اجازة کتبی يا شفاهی اخذ کرده است. مشهورترين استادان وي اينانند:

1. ابوالفضل محمد بن ناصر بن علی بن عمر بغدادي (467-550ق/ 1075- 1155)، معروف به سلامی، حافظ و اديب که نخستين آموزشها و هدايت و ارشاد علمی و اخلاقی وي را بر عهده داشت (مشيخة، 53).

2. ابوالقاسم علی بن يعلی علوي هروي که نخستين استاد خطابة وي است و به تشويق همو بود که ابن جوزي در 9 سالگی به منبر رفت (همان، 114- 115؛ نيز نك: بخش وعظ و خطابه در همين مقاله).

3. ابوالسعادات احمد بن احمد... بن متوکل (د 521ق/1127م) که به وي حديث آموخت و اجازه‌اي به خط خويش به او داد که در آن نسبت خود را تا منصور دوانيقی رسانده بود (مشيخة، 65 -67، المنتظم، 7/10).

4. فاطمه بنت حسين بن حسن بن فضلوية رازي (بنت محمد بن حسين‌بن‌فضلوية‌رازي‌بزاز: مشيخة، 198) که ابن‌جوزي کتاب ذم‌الغيبة ابراهيم حربی را به قرائت استادش، ابوالفضل محمد بن ناصر، نزد وي خواند. همچنين مجالسی از ابن سمعون و مسند شافعی و جز آنها را از او آموخت. فاطمه واعظی متعبد بود و در رباط خويش به تعليم زنان اشتغال داشت. وي در 521ق هنگامی که ابن جوزي 10 ساله بود، درگذشت (مشيخة، 198- 199، المنتظم، 7/10- 8).

5. ابوعبدالله حسين بن محمد بن عبدالوهاب (د 524ق/1130م)، نحوي، لغوي و شاعر معروف به بارع که به وي حديث آموخت و اجازة کتبی داد (مشيخة، 73- 75، المنتظم، 16/10- 19).

6. ابونصر احمد بن محمد بن عبدالقاهر طوسی (د 525ق) که به وي حديث آموخت و اجازه داد که همة روايات او را نقل کند (مشيخة، 110-111، المنتظم، 21/10).

7. ابوالقاسم هبةالله بن محمد شيبانی کاتب (د 525ق) که همة مسند احمد بن حنبل و تمامی غيلانيات و اجزاء المزکی را به وي آموخت. ابن جوزي می‌نويسد که جز اينها را نيز به قرائت استاد و شيخش، ابوالفضل محمد بن ناصر، از وي آموخته و کتابت کرده است (مشيخة، 53 -54، المنتظم، 24/10).

8. ابوالعز احمد بن عبيدالله معروف به ابن کادش (د 526ق) که به او اجازه داد تا آنچه از وي

پایگاه تخصصی وهابیت alwahabiyah.com

شنيده است، روايت كند (المنتظم، 28/10).
9. ابوالحسن على بن عبيدالله زاغونى (د 527ق)، محدث، نحوي، لغوي، فقيه و خطيب كه ابن جوزي با وي مصاحبت داشت و از او حديث و فقه و وعظ فراگرفت (مشيخة، 79-81، المنتظم، 30/10، 32).
10. ابوبكر محمد بن عبدالله عامري (د 530ق/1136م)، معروف به ابن جنازه، محدث، فقيه و واعظ متصوف كه به وي حديث و تفسير آموخت (مشيخة، 142- 145، المنتظم، 64/10).
11. ابوالقاسم نصر بن حسين مقري معروف به ابن حبار (د 531ق) كه نزد وي قرائات قرآن آموخت (المنتظم، 71/10).
12. ابوبكر احمد بن محمد بن احمد دينوري (د 532ق)، فقيه و محدث و استاد مناظره كه ابن جوزي مدتى در درسهاي او شركت جست (المنتظم، 73/10).
13. ابوسعد اسماعيل بن احمد مؤذّن نيشابوري (د 532ق)، فقيه بزرگ كه به او اجازة كتبى داد تا همة روايات او را نقل كند (مشيخة، 109-110، المنتظم، 74/10).
14 و 15. ابوالمظفر عبدالمنعم بن عبدالكريم بن هوازن قشيري (د 532ق) و ابوالقاسم زاهر بن طاهر شحامى (د 533ق) كه به وي اجازة روايت داده‌اند (المنتظم، 75/10، 80).
16. شافع بن عبدالرشيد جيلى (د 541ق) كه ابن جوزي در كودكى در حلقة درس وي حضور مى‌يافته و كسب علم مى‌كرده است (همان، 121/10-122).
از استادان وي آنان كه نامشان در ذيل مى‌آيد، اغلب به وي اجازة نقل حديث داده‌اند:
17. ابوبكر وجيه بن طاهر نيشابوري (همان، 124/10).
18. ابوشجاع عمر بن ابى‌الحسن بسطامى (د 542ق/1147م) كه كتاب شمائل‌النبى ابوعيسى‌ترمذي و جز آن را به وي آموخت (مشيخة، 141-142، المنتظم، 128/10).
19. ابوالفتح عبدالملك بن ابى القاسم عبدالله بن ابى سهل كروخى (د 548ق/1153م) كه ابن جوزي جامع ترمذي و مناقب احمد بن حنبل و جز اينها را از وي شنيده است (مشيخة، 87 - 88، المنتظم، 154/10).
20. ابواسحاق ابوالوقت عبدالاول بن عيسى سجزي هروي (د 553ق/1158م)، مدرس حديث در نظامية بغداد (ابن خلكان، 392/2) كه صحيح بخاري را به روايت داوودي و نيز مسند دارمى و منتخب مسند عبد بن حميد را براي ابن جوزي روايت كرده است (ابن جوزي، عبدالرحمان، المنتظم، 177/10، 182-183).
21. ابوحكيم ابراهيم بن دينار نهروانى (د 556ق/1161م)، عالم بر مذهب و خلاف و فرائض و مدرس مدرسة ابن شمحل و مدرسة باب الازج. ابن جوزي خود مى‌گويد: قرآن و مذهب و فرائض را نزد وي آموختم و مدتى در مدرسة ابن شمحل معيد او بودم و پس از او مدرسه به من سپرده شد و من در آنجا به تدريس پرداختم (مشيخة، 184-186، المنتظم، 201/10-202؛ ابن رجب، 404/1).
22. ابوالبركات سعدالله بن محمد بن على بن احمدي (د 557ق/ 1162م) كه ابن جوزي كتاب السنة لالكائى را به روايت طريثيثى از او شنيد (المنتظم، 204/10، مشيخة، 191-193: سعدالله بن على ابن محمد بن حمدي).
23-31. ابوبكر محمد بن عبدالباقى انصاري (مشيخة، 54 - 58، المنتظم، 92/10-94)؛ ابوالقاسم‌اسماعيل بن‌احمدسمرقندي(مشيخة، 82 - 85، المنتظم، 98/10)؛ ابونصر احمد بن منصور بن احمد (حمد ابن‌منصور بن‌حمد: مشيخة، 163-164) صوفى‌همدانى (المنتظم، 99/10-100)؛ حافظ ابوالبركات عبدالوهاب بن مبارك انماطى (مشيخة، 85 -86، المنتظم، 108/10، صيد الخاطر، 200)؛ ابوالمعالى عبدالخالق بن احمد بن عبدالصمد شيبانى، معروف به ابن البدن (

مشيخة، 101-103، المنتظم، 109/10)؛ ابوالحسن محمد بن احمد، معروف به ابن صرما (مشيخة، 111-113، المنتظم، 110/10)؛ ابومنصور محمد بن عبدالملك بن حسن بن ابراهيم بن خيرون مقري، آخرين كسی كه از جوهري (صاحب صحاح) با اجازه روايت كرده است (مشيخة، 81 -82، المنتظم، 115/10)؛ ابوسعد احمد بن محمد بغدادي اصفهانی (مشيخة، 93-96، المنتظم، 116/10-117)؛ ابومنصور موهوب بن احمد جواليقی (د 540ق) مدرس ادب در نظامية بغداد (سيوطی، بغية، 401) كه ابن جوزي نزد وي حديث، غريب الحديث، ادب و لغت آموخت و كتاب المعرب و ديگر تصانيفش را نزد او خواند (مشيخة، 124-126، المنتظم، 31/10، 118، صيد الخاطر، 200).

ابن جوزي در جاي جاي المنتظم به ويژه در وفيات آن (ج 9، 10) بيش از 70 تن و در مشيخة 89 تن (ص 197-202) از استادان خود را نام می‌برد كه بسياري از آنان به وي اجازة روايت داده‌اند (ابن رجب، 401/1).

اوضاع و احوال روزگار او: دوران زندگی ابن جوزي مقارن با خلافت 6 تن از خلفاي عباسی است: المسترشد (512 - 529ق/1118- 1135م)، الراشد (529 -530ق)، المقتفی (530 - 555ق)، المستنجد (555 -566ق)، المستضیء (566 - 575ق) و الناصر (575 -622ق).

بغداد در اين روزگار همچون ديگر شهرها و مانند بسياري از دورانهاي ديگر پرآشوب و محل برخوردهاي تعصب آميز بين فرقه‌هاي مختلف و گروههاي كلامی و مذاهب فقهی بود كه به صورتهاي گوناگون، مانند مناظره، مجادله و منازعات شديد، جلوه‌گر می‌شد. در اين برخوردها با انتقال قدرت از خليفه‌اي به خليفة ديگر و گاه با عزل و نصب وزيري، يا با روي كار آمدن اميري، فرقه‌اي يا گروهی بر ديگر گروهها تفوق می‌يافت. همچنين گاه اتفاق می‌افتاد كه برخی از علما با قدرت بيان يا شخصيت علمی يا مذهبی خويش خليفه يا وزيري را متمايل به مذهب خويش سازند و موجبات برتري گروه و رونق مذهب خويش را فراهم آورند و مخالفان را از صحنه خارج و منزوي كنند. ذكر نمونه‌هايی از وقايع مذكور در المنتظم می‌تواند تا اندازه‌اي نشان دهندة سيماي فكري و اجتماعی آن روزگار باشد:

در 515ق قاضی ابوالقاسم اسماعيل بن ابی العلاء صاعد بن محمد بخاري معروف به ابن دانشمند، مدرس حنفيان، به بغداد آمد و در خانة سلطان به وعظ نشست. سلطان و خواص در مجلس او حضور يافتند. شافعيان به دارالخلافه شكايت بردند كه ابن دانشمند در باب بزرگان مذهب او بی‌اعتنايی روا می‌دارد (224/9).

ابوالفتوح محمد بن فضل اسفراينی معروف به ابن معتمد (487- 538ق) در رباط خويش مجلس داشت و بر مذهب اشعري سخن می‌گفت. سخنان او فتنه‌ها و لعنها برانگيخت و ميان او و ابوالحسن علی ابن حسين غزنوي (د 551ق) معارضاتی درگرفت. يكديگر را بر منبر دشنام می‌دادند. ابوالحسن غزنوي نزد سلطان رفت و گفت: ابوالفتوح فتنه‌انگيز است و بارها در بغداد آشوب بر پا كرده، صواب آن است كه او را از شهر اخراج كنند. پس سلطان فرمان داد، و ابوالفتوح در رمضان همان سال اخراج شد (107/10- 108، 110-111).

ابوالحسن غزنوي كه به نوشتة ابن جوزي تمايل به تشيع داشت و براي خاندان خلافت احترام چندانی قائل نبود، پس از مرگ سلطان مسعود (547ق/1152م) خود گرفتار شد، اموالش مصادره گشت و او را از سخنرانی بازداشتند (168/10، نيز نك: 125).

در آغاز خلافت المستضیٴ، ابوالمظفر محمد بن محمد بروي (د 567ق) به تبليغ مذهب اشعري و ذم حنابله پرداخت (239/10). به نوشتة ابن جوزي وي در نظاميه در سخنرانی خود گفت اگر كار در دست من بود، بر حنبليان جزيه تعيين می‌كردم. از اين رو خود و زن و فرزند كوچكش به دست حنبليان مسموم و كشته شدند (همانجا، حاشيه).

پایگاه تخصصی وهابیت alwahabiyah.com

منازعات و اختلافات فرقه‌ها و مذاهب گاه چنان بالا می‌گرفت که منتهی به منع وعاظ از جلوس بر منبر می‌شد، چنانکه در المنتظم آمده، از اواسط 550ق تا آغاز 552ق وعاظ بجز 3 تن از سخنرانی بر منابر منع شده بودند (169/10).
در لابه‌لاي رویدادهایی که ابن جوزي در المنتظم آورده است، به رغم فشارهاي فراوان علماي اهل سنت و دولتمردان عباسی، نشانه‌هایی از تلاشهاي شیعیان اثنا عشري براي کسب قدرت به چشم می‌خورد:
در 547ق مردي متصوف که مردم را موعظه می‌کرد، دستگیر شد. او را به دیوان بردند. نزد وي الواحی از گل یافتند که بر آنها نام امامان دوازده‌گانه نوشته شده بود. پس او را به اتهام رفض سر برهنه در محلة باب النوبی گرداندند و پس از تأدیب خانه‌نشین کردند (147/10- 148).
همچنین در 559ق محتسب به فرمان وزیر گروهی از حصیربافان را در شهر گرداند، جرم آنان این بود که نام دوازده امام را بر حصیرها نوشته بودند (208/10).
گزارشهاي دیگر نیز از زمینة مساعد براي پذیرش تشیع حکایت می‌کند. چنانکه ابن جوزي یکی از علل توجه مردم به صدقة بن وزیر واسطی را که در بغداد بر منبر می‌رفت، سخنان رفض‌آمیز وي ذکر می‌کند (204/10). رفتن المقتفی در 553ق به زیارت مرقد امام حسین(ع) نیز می‌تواند یکی از نشانه‌هاي نفوذ و قدرت تشیع در این دوران باشد (نك: 18/1/10). در وقایع سال 571ق نیز آمده است که تشیع در این ایام نیرو گرفته بوده است، تا آنجا که صاحب المخزن به خلیفه می‌نویسد که ابن جوزي را باید در مبارزه با بدعتها تقویت کرد (259/10؛ ابن رجب، 407/1). در این دوران تصوف نیز زمینة مساعدي براي رشد یافت. گزارشهایی این سخن را تأیید می‌کند: بنفشه، کنیز محبوب خلیفه المستضیٔ، در بازار مدرسه رباطی براي زنان صوفی بنا نهاد و خود آن را گشود و در آن سخنرانی کرد و آن را به خواهر ابوبکر صوفی، شیخ رباط روزنی، اختصاص داد (ابن جوزي، عبدالرحمان، المنتظم، 271/10). ابوالحسن محمد بن مظفر بن علی بن مسلمه (د 542ق) خانة خود در دارالخلافه را رباط صوفیه کرد (همان، 129/10).
ابن جوزي در صید الخاطر تصویري این چنین از روزگار خود ارائه می‌کند: از این روزگار و مردم آن سخت بپرهیز، نیکی و ایثارگري بر جاي نمانده است، کسی نیست که در اندیشة مردم باشد و کسی نیست که به یاري درویشان برخیزد. اعانتها یا به عنوان اداي نذر است یا همراه با استخفاف (ص 469). در جاي دیگر می‌نویسد که بیشتر دولتمردان از بیم برکناري از منصب تن به اجراي فرمانهاي ستمکارانة فرمانروایان می‌دهند و بسیاري کسان را دیده‌ام که براي کسب مقام قضا یا شهادت از بذل مال دریغ نمی‌کنند و هدف آنان از این کار جاه‌طلبی است. آنان - گاه با دریافت مبلغی ناچیز و گاه از بیم صاحبان قدرت - بر آنچه شناختی از آن ندارند، شهادت خلاف واقع می‌دهند (ص 445).
دربارة مدارس می‌گوید: تأسیس مدارس در روزگار ما مخاطره آمیز است زیرا گروه کثیري از متفقهان براي آموختن علم جدل در آنها سکنی می‌گزینند، از علوم شریعت روي می‌گردانند، از آمد و رفت به مساجد دوري می‌جویند و به مدرسه و القاب بسنده می‌کنند (ص 475).
دربارة رباطها و خانقاهها نیز می‌نویسد: آنها خالی از هرگونه فایده‌اند، زیرا صوفیان در آنها بساط جهل و تن پروري می‌گسترند و آواي محبت و قرب دروغین سر می‌دهند، از اشتغال به آموختن سرباز می‌زنند و سیرة عرفاي راستین چون سري و جنید را ترك می‌کنند (همانجا).
ابن جوزي روزگار خویش را دوران ریا، شهرت طلبی، عوام فریبی و مرید پروري می‌خواند و می‌نویسد: کسانی را در جامة پارسایان می‌بینیم که بهترین غذاها را می‌خورند، با توانگران دوستی دارند، از درویشان دوري می‌جویند، بدون حاجبان و خادمان خویش جایی نمی‌روند، بر مردم تکبر می‌ورزند، از اینکه مولانا خوانده شوند، لذت می‌برند و روزگار خود را به بیهودگی تباه

می‌کنند (همان، 485). بیشتر سلاطین از راههاي نادرست مال گرد می‌آورند و در راههاي ناشایست خرج می‌کنند. گویی آن اموال نه از آن خدا که از آن خودشان است. دانشمندان نیز یا بر اثر فقر یا از بیم نام و جان با آنان همراهی می‌کنند (همان، 510).

نکتة تأمل برانگیز در عصر ابن جوزي (سدة 6ق/12م) سکوت نسبتاً آشکار دستگاه خلافت و بزرگان بغداد در برابر یکی از بزرگ‌ترین رویدادهاي تاریخ جهان، یعنی جنگهاي صلیبی (490-690ق/1094- 1291م) است که میان مسلمانان و مسیحیان و به بیانی دیگر میان شرق و غرب، نزدیك به 200 سال ادامه داشت. ابن جوزي به عنوان مسلمانی دانشمند و مورخ روزگار خود تقریباً معاصر و شاهد دو دوره از این جنگها بوده است: دورة فتوحات صلیبیان یعنی تصرف بخش بزرگی از شام و تشکیل امارت نشینهاي لاتینی در شهرهاي بیت‌المقدس، انطاکیه، طرابلس و رها (اورفا)، و دورة واکنش مسلمانان در مقابل صلیبیان به سرکردگی سرداران رشید جامعة اسلامی چون عمادالدین زنگی، نورالدین زنگی و سپس صلاح‌الدین ایوبی و باز پس گیري بیت‌المقدس و دیگر شهرهاي مهم که تقریباً خود جوش و بی‌ارتباط با مرکز خلافت تحقق یافت.

خلفاي ناتوان عباسی، امرا و وزراي جاه‌طلب و علماي غافل بغداد چنان سرگرم بازیهاي سیاسی، درگیریها و قدرت جوییهاي فردي، منازعات کلامی و کشمکشهاي مذهبی بودند که نه تنها اقدامی در برانگیختن مسلمانان و گسیل کردن نیرو براي مقابله انجام نگرفت، بلکه استمداد مکرر گروههایی از مردم جنگ‌زدة شام که به بغداد پناه می‌آوردند، نیز بی‌پاسخ ماند (حتی، 807 -822).

در آثار ابن جوزي هم، چنانکه انتظار می‌رود، به نکاتی که حکایت از همدردي و نگرانی وي در برابر این تصادم بزرگ کند، بر نمی‌خوریم، حتی در المنتظم، بزرگ‌ترین تألیف تاریخی او نیز بجز خبرهایی کوتاه از این درگیریها که گاه از لابه‌لاي حوادث هر سال به دست می‌دهد، چیز قابل توجهی نمی‌یابیم.

زندگی اجتماعی - فرهنگی: می‌توان گفت که زندگی اجتماعی - فرهنگی ابن جوزي با نخستین مجالس وعظ وي آغاز می‌شود و بیشترین مایة شهرت وي نیز همین بعد زندگانی اوست که تا پایان عمر در آثار خود او و دیگران منعکس شده است:

خطابه و وعظ: نخستین بار در 520ق/1126م که هنوز کودکی 9 ساله بود، بر منبر رفت. خود می‌نویسد که مرا نزد ابوالقاسم علی بن یعلی علوي هروي بردند. او سخنانی از وعظ به من آموخت و پیراهنی بر من پوشاند و آنگاه که براي وداع با مردم بغداد در رباطی نزدیك باروي شهر نشست، مرا بر منبر فرستاد. من آنچه از وي آموخته بودم، در اجتماعی که نزدیك به 50 هزار تن می‌شد، بیان کردم (المنتظم 259/9).

ابن جوزي در زمان وزارت ابن هبیره، (544 -560ق) با سخنرانیهاي خویش که هر جمعه در منزل او برگزار می‌شد، به شهرت رسید (ابن رجب، 403/1). خطوط اصلی محتواي خطبه‌هاي وي احیاء قدرت خلافت، دفاع شدید از سنت، رد بدعت و مخالفت با اهل بدعت، ستایش از امام احمد و پیروان او و سرزنش مخالفان آنان بود (نك: همانجا؛ EI 2). در مجالس وعظ ابن جوزي خلفا، وزرا، دانشمندان و بزرگان شرکت می‌کردند. وي خود در المنتظم به برخی از این مجالس اشاره می‌کند. مثلاً می‌نویسد که پس از درگذشت المقتضی و در آغاز خلافت المستنجد (ربیع‌الاول 555) مجلسی براي سوگواري به مدت 3 روز در بیت النوبه منعقد شد که من در آن سخن راندم... المستنجد در پایان ماه سوگواري پدرش به من و گروهی از دولتمردان و دانشمندان خلعت بخشید و به من اجازه داد که در جامع قصر سخنرانی کنم. از 28 ربیع‌الا ٰخر در این جامع به وعظ پرداختم. در این مجلس پیوسته بین 10 تا 15 هزار تن شرکت می‌جستند

(194-193/10).
در دورة خلافت المستضیء (566 - 575ق/1171- 1179م)، ابن جوزي به اوج شهرت خویش رسید، تا آنجا که به عنوان بزرگ‌ترین واعظ حنبلیان شناخته می‌شد. در 21 جمادي الاول 574 خلیفه فرمان داد که صفه‌اي در جامع قصر براي جلوس و سخنرانی شیخ ابوالفتح بن منی فقیه حنبلی بسازند و در جمادي الا ٓخر همین سال فرمان داد که قبر احمد بن حنبل را بازسازي کنند. پیروان دیگر مذاهب از این کارها که براي حنبلیان انجام می‌گرفت - و پیش از آن معمول نبود - سخت آزرده شدند. ابن جوزي می‌گوید: مردم به من می‌گفتند: گرایش خلیفه به حنابله به خاطر تو و از تأثیر کلام توست... و من بر این، خداي را سپاس می‌گویم (همان، 283/10-284).
در 527ق شیخ و استاد وي ابوالحسن بن زاغونی که در جامع منصور، نزدیك قبر معروف، در باب بصره و نیز در مسجد ابن فاعوس مجلس درس و وعظ و مناظره داشت، درگذشت. ابوعلی بن راذانی جاي وي را در این مجلس گرفت و به سبب خردسالی ابن جوزي از سپردن آن به وي خودداري شد. پس وي نزد انوشروان وزیر رفت و فصلی در مواعظ ایراد کرد و بدین سان اجازه یافت که در جامع منصور به وعظ بنشیند. خود می‌گوید: در نخستین روز مجلس من همة فقهاي بزرگ مذهب ما، چون عبدالواحد بن شنیف و ابوعلی بن قاضی و ابوبکر ابن عیسی و ابن قسامی و جز اینان حضور داشتند. آنگاه در مسجد نزدیك قبر معروف و باب بصره و نهر معلی سخن راندم. این مجالس همچنان ادامه یافت و مورد استقبال قرار گرفت (همان، 30/10).
ابن جبیر ضمن مشاهدات خویش از بغداد (580ق/1184م) در گزارش «مجالس علم و وعظ» با ستایشی مبالغه‌آمیز از شخصیت علمی، ادبی و دینی ابن جوزي تصویري روشن از یك از مجالس وعظ او به دست می‌دهد: بامداد روز شنبه در مجلس شیخ فقیه... ابن جوزي که در برابر منزل او در ساحل شرقی دجله برپا می‌شد، حاضر شدم. پس از جلوس وي بر منبر و پیش از شروع خطابه بیست و چند تن قاري با همخوانی و ترتیبی خاص آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کردند. آنگاه وي به خطابه پرداخت و در آغاز هر بخش از سخن خویش اوایل آیات خوانده شده و در پایان هر بخش اواخر آن آیات را همچون قافیه می‌آورد و در عین حال ترتیب آیات را نیز حفظ می‌کرد... سخن او دلها را شیفته می‌ساخت و به پرواز درمی‌آورد و جانها را می‌گداخت تا آنجا که بانگ ناله برمی‌خاست و گنهکاران فریاد توبه و استغاثه برمی‌کشیدند و چون پروانگان که خود را به شعلة شمع می‌زنند، به پاي وي می‌افتادند... و گروهی از خود بی خود می‌شدند... آنگاه طرح مسائل آغاز شد و از هر سوي مجلس رقعه‌هاي سؤال به سوي وي روان گشت. او سریعاً بدانها پاسخ می‌داد، بیشترین فایدة مجالس او همین پاسخ به پرسشها بود (ص 196- 198؛ قس: ابن رجب، 411/1).
ابن جبیر از دو مجلس دیگر وي در همان سال گزارش می‌دهد: یکی در سحرگاه پنجشنبه 11 صفر در باب بدر در صحنی از کاخهاي خلیفه و دیگري در روز شنبه 13 صفر در همانجا. در گزارش مجلس اول آورده است که در این مجلس، علاوه بر عموم مردم، خلیفه و مادرش و کسانی دیگر از حرم او حاضر بودند (همان، 198- 199، 200).
ابن جوزي بارها در المنتظم به مجالس خود و استقبال مردم از آنها اشاره می‌کند. مثلاً در یك جا می‌نویسد: به فرمان خلیفه در پنجشنبه 5 رجب 570 بعد از نماز عصر مجلسی در باب بدر تشکیل شد. مردم از هنگام نماز صبح شروع به گرفتن جا براي خویش کردند، هر صفه به 18 نفر به بهاي 18 قیراط کرایه داده شد. سرانجام کار بدانجا رسید که برخی حاضر شدند براي نشستن در کنار آن 18 تن 6 قیراط بپردازند (252/10). در جاي دیگر می‌گوید: در روز عاشوراي 571ق به فرمان خلیفه مجلسی در حضور وي برپا شد. مردم از نیمه شب براي شنیدن سخنان

من به باب بدر روي آوردند. انبوه جمعيت بيش از حد بود، تا آنجا كه درها را بستند. ناگزير گروه بيشماري در راههاي پيوسته به اين مكان ايستادند (همان،256/10).در جايی‌ديگر آورده است كه در 11رمضان 572 در خانة ظهيرالدين صاحب المخزن به وعظ نشستم. خليفه حضور داشت، به عامة مردم نيز اجازة ورود داده شد. در اين مجلس چنان سخن گفتم كه همه شگفت زده شدند، تا آنجا كه ظهيرالدين به من گفت كه خليفه به وي گفت است: «اين مرد چنان سخن می‌گويد كه گويی از آدميان نيست» (همان، 265/10).

ابن جوزي در بسياري جاها به مجالس ديگر خود اشاره می‌كند كه در آنها خليفه، وزرا، دولتمردان، علما، فقها، قضات، شيوخ و بزرگان و ديگر طبقات مردم شركت داشتند. گفته شده كه شمار شركت كنندگان اين مجالس گاه به 100 هزار تن می‌رسيده است (همان، 284/10، جم: نك: ذهبی، العبر، 119/3؛ يافعی، 489/3). در اين مجالس غالباً عدة زيادي از روي تنبيه توبه می‌كردند و بعضی از شدت تأثير موي از سر می‌كندند (ابن جوزي، همان، 263/10، 267، 269). به گفتة خود او بيش از 100 هزار تن به دست او توبه كردند (القصاص، 117) و بيش از 100 هزار [؟] تن نيز به دست وي اسلام آوردند (همانجا). ولی سبط او می‌نويسد: هزار تن يهودي و نصرانی به دست وي مسلمان شدند (ابن جوزي، يوسف، مرآة، 8(2)/482). نوشته‌اند كه المستضیء پيوسته، حتی در هنگام بيماري در مجالس وعظ او شركت می‌جست (ابن رجب، 407/1).

از كارهاي بی‌سابقة ابن جوزي بيان يك دوره تفسير قرآن بر منبر است. خود می‌گويد: در 17 جمادي الاول 570 تفسير قرآن را بر منبر به پايان رساندم. پس در همانجا سجدة شكر به جاي آوردم و گفتم از زمان نزول قرآن تاكنون واعظی را نمی‌شناسم كه همة قرآن را در مجلس وعظ تفسير كرده باشد (المنتظم، 251/10).

ابن جوزي در مجالسی كه خليفه حاضر بود، به موعظة وي می‌پرداخت. چنانكه خود در المنتظم آورده، در مجلس خطاب به خليفه گفت: «اي اميرالمؤمنين اگر دربارة تو سخن گويم، از تو می‌ترسم و اگر سكوت كنم بر تو می‌ترسم، اما من به سبب محبت به تو ترس بر تو را بر ترس خويش از تو مقدم می‌دارم» (285/10).

تدريس و شاگردان: جز خطابه و وعظ، تدريس بخش مهمی از زندگی اجتماعی ابن جوزي را در برمی‌گرفت. وي استادي بزرگ و مدرسی توانا بود و چنانكه خود می‌گويد در 5 مدرسه تدريس می‌كرده است (همان، 284/10)، اما در منابع به 4 مدرسة ذيل اشاره شده است:

1. ابن شمحل: اين مدرسه را ابن شمحل در مأمونيه ساخت و ابن جوزي مدتی در آن معيد ابوحكيم نهروانی بود. سپس اين مدرسه بدو سپرده شد و در آن به تدريس پرداخت (همان، 201/10).

2. بنفشه: اين مدرسه خانة نظام‌الدين ابونصر بن جهير بود. بنفشه آن را خريد و مدرسه كرد و به ابوجعفر صباغ سپرد. كليد مدرسه مدتی در دست او بود. سپس از وي باز ستد و بدون درخواست ابن جوزي به وي سپرد. اين مدرسه، چنانكه ابن جوزي می‌نويسد، طبق وقف نامة آن، وقف پيروان احمد بن حنبل بوده است (همان، 252/10-253). ابن جوزي از 25 شعبان 570 درس خود را در اين مدرسه با حضور قاضی القضاة، حاجب الباب و فقهاي بغداد آغاز كرد (همانجا).

3. شيخ عبدالقادر: اين مدرسه تا زمان وزارت ابن يونس حنبلی (583 -584ق) در دست عبدالسلام بن عبدالوهاب بن عبدالقادر جيلی بود. در اين سال پس از متهم ساختن وي و سوزاندن كتابهايش مدرسة نياي او را نيز از وي برگرفتند و به ابن جوزي سپردند (ابن رجب، 425/1-426).

4. درب دینار: این مدرسه را ابن جوزي در درب دینار ساخت و کتابهاي خود را بر آن وقف کرد (ذهبی، سیر، 383/21). خود می‌گوید: در 3 محرم 570 کار در این مدرسه را آغاز کردم و در آن روز 14 مبحث در رشته‌هاي مختلف علمی تدریس کردم (المنتظم، 250/10).
گروهی از نویسندگان و محققان متقدم و معاصر، چون دولتشاه سمرقندي (ص 152)، رازي (197/1)، حالی (ص 4) و سعید نفیسی (ص 125) ابن جوزي را به غلط از مدرسان مدرسة نظامیة بغداد و استاد سعدي، شاعر نامدار ایران (ح 600 -694ق) دانسته‌اند. به احتمال قوي منشأ این اشتباه اشارتی است که سعدي در «بوستان» (ص 350) به تحصیلات خویش در نظامیة بغداد کرده و در «گلستان» (ص 80) از «شیخ اجل ابوالفرج بن جوزي» به عنوان استاد خود نام برده است. با توجه به تاریخ وفات ابن جوزي (597 ق) و تاریخ ولادت سعدي و تاریخ احتمالی ورود او به بغداد (ح 621ق) این سخن نمی‌تواند درست باشد، و ابن جوزي مذکور در «گلستان» باید ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمان بن یوسف، پسر ابومحمد محیی‌الدین یوسف و نوادة ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن جوزي باشد که در 631ق به نیابت پدرش که از سوي المستنصر به سفارت مصر رفته بود، مدرس کرسی حنبلی در مدرسة مستنصریه گردید و در 656 ق در زمان سقوط بغداد به دست تاتار کشته شد (نك: کسائی، 200-202).
افزون بر این خواجه نظام‌الملك، بانی و واقف مدرسة نظامیة بغداد، در وقف نامه شرط کرده بود که مدرسه و املاكِ موقوفة آن در اصل و فرع وقف بر پیروان شافعی است و باید مدرسان و واعظان و کتابدار آن همه شافعی مذهب باشند (المنتظم، 66/9). بنابراین نمی‌توان پذیرفت که مردي چون ابن جوزي که از کودکی بر مذهب حنبلی بالیده و به عنوان واعظ و چهرة برجستة حنبلیان بغداد شهرت یافته، با مدرسة نظامیة بغداد ارتباطی داشته باشد، و بدین سان سخن فؤاد بستانی نیز که ابن جوزي را از شاگردان و مدرسان نظامیه دانسته، مردود است (نك: بستانی ف).
گروه زیادي در رشته‌هاي مختلف علمی از ابن جوزي بهره‌مند شده و جمعی کتابهایی را نزد او خوانده‌اند، از آن جمله‌اند: طلحة العلثی و ابوعبدالله بن تیمیه، خطیب حرّان که کتاب زاد المسیر او را در تفسیر نزد او خوانده است (ابن رجب، 425/1).
گروه بیشماري از امامان، حافظان، فقیهان و جز اینها، حدیث از وي شنیده و تصانیفش را بر او خوانده‌اند.
گروهی نیز از او روایت کرده‌اند که از آن جمله‌اند: پسرش، صاحب علامه محیی‌الدین یوسف، استاد دارالمستعصم؛ پسر دیگرش، علی ناسخ؛ نوه‌اش، ابوالمظفر شمس‌الدین یوسف بن قزاوغلی (معروف به سبط ابن جوزي)؛ شیخ موفق‌الدین ابن قدامه؛ حافظ عبدالغنی؛ ابن دبیثی؛ ابن قطیعی؛ ابن نجار؛ ضیا؛ یلدانی؛ ابن خلیل؛ ابن عبدالدائم؛ نجیب عبداللطیف حرانی که او آخرین شاگرد وي در سماع حدیث بوده است (همانجا؛ ذهبی، سیر، 367/21).
گروهی دیگر از او اجازة روایت اخذ کرده‌اند. از آن جمله‌اند: ابن جبیر اندلسی؛ زکی‌الدین عبدالعظیم منذري؛ صائن الدین محمد بن انجب نعال بغدادي؛ ناصح‌الدین بن حنبلی واعظ (ابراهیم، 36/1)؛ شیخ شمس‌الدین عبدالرحمان؛ احمد بن ابی الخیر؛ خضر بن حمویه؛ قطب بن عصرون (ذهبی، همانجا) و الفخر علی بن بخاري که آخرین ایشان بوده است (ابن رجب، 425/1).
منازعات دینی - سیاسی: ابن جوزي جز وعظ و تدریس و گاه شرکت در مناظرات علماي مذاهب مختلف (ابن جوزي، المنتظم، 258/10) و تألیف که تقریباً سراسر اوقات او را اشغال می‌کرد، به کاري دیگر نپرداخت و حتی جز براي سفر حج از بغداد خارج نشد (همان، 120/10، 182؛ ابن رجب، 411/1). با آنکه خلفا و صاحبان قدرت بدو عنایت داشتند (المنتظم، 284/10؛ ابن رجب، 409/1)، هیچ سمت رسمی و سیاسی بر عهده نگرفت و به رغم آنکه مکرر در صید الخاطر

(مثلاً ص 508، 511، جم) و دیگر آثارش چون تلبیس ابلیس ارتباط علما با دولتمردان را نکوهش و تقبیح می‌کند، از جاي جاي المنتظم برمی‌آید که خود با خلفا، وزرا و دیگر صاحبان قدرت در ارتباط بوده است (مثلاً 257/10، 259، جم). در دو مورد چنانکه خود می‌گوید خلیفه مسئولیتی به وي می‌سپارد: نخست اینکه در 569 ق که همة وعاظ جز 3 تن از تشکیل مجالس ممنوع می‌شوند، وي به عنوان تنها خطیب حنبلیان بغداد تعبین می‌گردد (همان، 242/10)، اما این سمت را نمی‌توان مقامی رسمی و دولتی شمرد، زیرا منشأ آن بیشتر قبول عامی بوده که وي نزد هم مذهبان خود داشته است. مورد دیگر اینکه در 571ق به پیشنهاد صاحب المخزن و فرمان خلیفه به عنوان مسئول مبارزه با بدعتها (تفتیش عقاید) برگزیده می‌شود (همان، 259/10)، که این سمت نیز به نظر می‌رسد بیش از آنکه جنبة حکومتی داشته باشد، صبغة مذهبی دارد و با توجه به تعصبی که ابن جوزي نسبت به اهل بدعت داشته، و در آثارش به ویژه تلبیس ابلیس و صیدالخاطر تجلی یافته (نك: ابن رجب، 403/1)، احتمالاً وي شرعاً خود را مکلف به پذیرفتن این شغل می‌دانسته است.
منازعات و مبارزات او در خطابه‌ها و جلسات درس با فرقه‌ها و گروههایی که وي آنان را اهل بدعت می‌شمرد و نیز اقدامات شدیدي که وي به عنوان مسئول مبارزه با بدعتها به عمل آورد، موجب گرفتاري او در سالهاي پایانی عمر شد:
در سبب گرفتاري وي نوشته‌اند: ابن یونس حنبلی در 583ق/1187م که وزارت الناصر را بر عهده داشت، احتمالاً به اشارة ابن جوزي و با حضور وي، مجلسی بر ضد عبدالسلام بن عبدالوهاب بن عبدالقادر جیلی منعقد ساخت و در آن فرمان داد تا کتابخانة وي را به سبب احتوا بر کتابهاي زندقه و ستاره‌پرستی و علوم اوایل بسوزانند و مدرسة نیاي او را از وي بازستانند و به ابن جوزي بسپارند (ابن رجب، 425-426).
در 590 ق الناصر وزارت خویش را به ابوالمظفر مؤیدالدین محمد ابن احمد معروف به ابن قصاب که شیعه بود، سپرد. وي ابن یونس حنبلی را بازداشت کرد و یاران او را تحت تعقیب قرار داد. عبدالسلام بن عبدالوهاب، ابن جوزي را به عنوان مردي ناصبی و از فرزندان ابوبکر و یکی از بزرگ‌ترین یاران ابن یونس به ابن قصاب معرفی کرد و گفت مدرسة نیاي مرا گرفتند و به او سپردند و با مشورت او کتابخانة من سوزانده شد. ابن قصاب این داستان را به الناصر که به شیعیان گرایش داشت و با ابن جوزي میانه‌اي نداشت و گاه‌گاه نیز در مجالس وعظ او مورد سرزنش قرار می‌گرفت، در میان نهاد. پس خلیفه فرمان داد تا ابن جوزي را به عبدالسلام واگذارند. عبدالسلام به خانة ابن جوزي آمد، او را دشنام داد، با وي تندي کرد، بر خانه و کتابخانة او مهر نهاد و خانواده‌اش را پراکنده ساخت (ابو شامه، 6؛ ذهبی، سیر، 377/21؛ ابن رجب، 425/1-426).
ابن جوزي را در بند کردند و با کشتی به واسط بردند و در خانه‌اي در «درب الدیوان» باز داشتند و کسی را براي خدمت و دربانی او گماشتند. در این مدت کسانی نزد او می‌رفتند و از او حدیث می‌شنیدند و وي از آنجا اشعار بسیاري به بغداد فرستاد. بدین سان 5 سال را در آنجا سپري کرد. ابن رجب می‌افزاید: در حالی که 80 سال داشت، خود همة کارهاي خویش را انجام می‌داد: جامه می‌شست، غذا می‌پخت و آب از چاه می‌کشید. او اجازه نداشت که براي استحمام یا کاري دیگر از خانه خارج شود (همانجا). از ابن جوزي نقل شده است که گفت: در این مدت روزي یك بار قرآن را ختم می‌کردم و به سبب اندوهی که از دوري فرزندم یوسف داشتم، سورة یوسف را نمی‌خواندم. وي در 595ق آزاد شد و به بغداد بازگشت. گروه کثیري با شادي به استقبال او رفتند (ذهبی، العبر، 110/3؛ غسانی، 253؛ ابن رجب، 427/1). جمعه با مردم نماز خواند و شنبه در مجلس وعظی شرکت کرد که در آن مدرسان، صوفیان و مشایخ

رباطها شركت داشتند. انبوه جمعيت تا بدانجا بود كه صداي وي به انتهاي مجلس نمی‌رسيد.
در چگونگی آزادي وي از زندان نوشته‌اند كه پسرش محيی‌الدين يوسف كه خود به خطابت اشتغال داشت از مادر خليفه كه نسبت به ابن جوزي تعصبی داشت، ياري جست و او از پسرش الناصر خواست تا شيخ را به بغداد بازگرداند. پس ابن جوزي به بغداد باز گردانده شد و چون گذشته به وعظ و درس و تأليف سرگرم بود تا درگذشت (همانجا).
عقايد و آراء: ابن جوزي با اينكه به عنوان شخصيت ممتاز حنبليان در روزگار خويش شناخته شده است و معاصران او شوكت و رونق‌مذهب‌حنبلی را بر اثرمجاهدات‌وشخصيت‌علمی او می‌دانسته‌اند، بزرگانی از حنبليان پس از او چون شيخ موفق‌الدين مقدسی در باب او گفته‌اند، از تصانيف وي در سنت و از روش وي در پيروي از سنت خشنود نيستيم (ابن رجب، 414/1-415؛ ذهبی، سير، 381/21، 383).
ابن قادسی پس از ستايش ابن جوزي در زهد و عبادت می‌نويسد: گروهی از مشايخ ائمة مذهب ما از او ناخشنودند، زيرا در سخنانش گرايش به تأويل ديده می‌شود (ابن رجب، 414/1).
به نظر می‌رسد كه برخی از سخنان وي در مجالس وعظ و نيز بعضی از آثار وي در ايجاد ناخشنودي هم مذهبانش بی‌تأثير نبوده است. سبط ابن جوزي می‌نويسد: روزي جدم ابوالفرج در حضور خليفه الناصر و دانشمندان بزرگ بغداد بر منبر بود، يزيد را لعن كرد، گروهی برخاستند و مجلس را ترك كردند (ابن جوزي، يوسف، تذكره، 261؛ قس: همو، مرآة، 8(2)/496). همو می‌نويسد كه جدم در كتاب الرد علی المعتصب العنيد المانع من ذمّ يزيد گفته: در حديث آمده است كه هر كس صد يك اعمال يزيد را مرتكب شده باشد، ملعون است... و در اين زمينه احاديثی را كه بخاري و مسلم در صحاح خويش آورده‌اند، ذكر می‌كند (همانجا).
نوشته‌اند كه وي در عصبيت و تازش به ديگران تحت تأثير خطيب بغدادي بوده و سبط او در مرآة الزمان از اين امر اظهار شگفتی كرده است (محفوظ، 22).
تشيع: ستايشهاي ابن‌جوزي از اهل بيت نظير ذكر فضايل علی(ع) (ابن جوزي، يوسف، تذكره، 284) و حضرت فاطمه(ع) (همان، 278) و ذكر رواياتی در ستايش از حضرت امام حسين(ع) (همان، 245، 246، 252) و نقل حديث از برخی امامان معصوم (همان، 324)، بعضی از بزرگان شيعه را بر آن داشته كه در باب شيعه بودن ابن جوزي سخن گويند. خوانساري (38/5) می‌نويسد: بعيد نيست كه ابن جوزي شيعه بوده و بنا بر مصلحت تظاهر به تسنن می‌كرده است. آنگاه اين دلايل را براي نظر خويش بيان می‌كند: 1. او بر منبر روايت «ردالشمس» را در شأن علی(ع) نقل كرده است. 2. چنانكه جمهور علما روايت كرده‌اند، روزي با حضور پيروان دو مذهب (تشيع و تسنن) از وي سؤال شد كه ابوبكر افضل است يا علی(ع)؟ وي در پاسخ گفت: «من كان بنته فی بيته». نيز در رجال محدث نيشابوري آمده است كه از وي دربارة شمار امامان سؤال شد. وي پاسخ داد: «اربعة اربعة اربعة». 3. از او سؤال شد چگونه قتل امام حسين(ع) را به يزيد نسبت می‌دهند، در حالی كه يزيد در شام بود و امام در عراق؟ وي در پاسخ اين بيت شريف رضی را خواند:
سهم اصاب و راميه بذي سلم من بالعراق لقد ابعدت مرماك
(نك: شريف رضی، 593/2). اما با توجه به نكات زير پذيرفتن تشيع وي درست نيست:
1. آنچه خوانساري در مورد حديث «ردالشمس» می‌نويسد با عبارات ابن جوزي در همين مورد در تلبيس ابليس (ص 99) مغايرت دارد: «غلو رافضيان در دوستی علی(ع) آنان را به جعل احاديث بسياري در فضايل او وا داشته است كه او خود از آن احاديث بيزار است و من برخی از آنها را در كتاب الموضوعات آورده‌ام. از آن جمله است حديث ردالشمس. به نظر می‌رسد كه خوانساري در مورد اين حديث ابن جوزي را با سبط وي اشتباه كرده باشد. زيرا سبط بن جوزي

در تذكرة الخواص سخن جد خويش را دربارة موضوع بودن اين حديث نفی می‌كند و می‌نويسد سخن جد من كه گفته «اين حديث بلاشك مجعول است»، ادعايی بی‌دليل است...، اين حديث را از عدول ثقه‌اي روايت كرده‌ايم كه به هيچ يك از آنها طعنی وارد نشده و در اسناد آن كسی نيست كه تضعيف شده باشد (53 -54).

2. تورية ابن جوزي در عبارت «من بنته فی بيته» بيش از آنكه تقية يك شيعه از اهل سنت باشد، ممكن است تقية يك حنبلی زيرك از قدرت روز افزون شيعيان به شمار آيد، خاصه آنكه ذهبی در سير (371/21) چنين آورده: اين سؤال در زمان اقتدار شعيه به عمل آمده و جواب آن براي خشنودي فريقين است.

3. وي در كتاب تلبيس ابليس برخی از عقايد اصلی شيعه را ذكر می‌كند و آنها را تلبيس ابليس می‌شمارد (نك: ص 22، 97). همچنين برخی از آراي فقهی شيعه را از بدعتها و خرافاتی می‌داند كه با اجماع منافات دارد (ص 99).

4. وي با فاطميان علناً مخالفت می‌كرد - چنانكه در المنتظم از آنان با عنوان «دولت آل عبيد» و از خليفة فاطمی با عنوان «صاحب مصر» ياد می‌كند (196/10) - و هنگامی كه صلاح‌الدين ايوبی حكومت آنان را برانداخت (567 ق) و پس از حدود 280 سال مجدداً نام خليفة عباسی بر منابر مصر در خطبه‌ها آورده شد، او به مناسبت اين حادثه كتاب النصر علی مصر را تأليف و به المستضیء تقديم كرد (نك: همان، 237/10).

5. به عنوان مبارزه با بدعتها تا آنجا پيش رفت كه بر منبر اعلام كرد: خليفه به موجب فرمانی به من اجازه داده است كه با بدعتها مبارزه كنم. پس اگر كسی را ديديد كه به صحابه اهانت روا می‌دارد، حتی اگر از وعاظ باشد، به من گزارش دهيد تا خانة او را ويران كنم و او را تا ابد به زندان افكنم (همان، 259/10؛ ابن رجب، 407/1). از قراين برمی‌آيد كه وي شيعيان را از آن جمله محسوب می‌داشته است.

6. ابن جوزي خود در المنتظم تصريح می‌كند كه در 571ق پس از آنكه همة وعاظ از سخنرانی منع شدند، به 3 تن اجازه سخنرانی داده شد: ابن جوزي از حنبليان، قزوينی از شافعيان و داماد ابومنصور مظفر ابن اردشير مروزي عبادي از حنفيان (259/10).

7. سبط ابن جوزي پرسش و پاسخی را از جدش نقل می‌كند كه عبدالرحمان در آن احاديثی را به منزلة نصّ برخلافت ابوبكر معرفی كند (مرآة، 8(2)/498). افزون بر اين ابن جوزي خود كتاب آفة اصحاب الحديث را دربارة احاديث مربوط به نماز خواندن ابوبكر در روزهاي بيماري پيامبر، كه از ديدگاه او نصّ برخلافت اوست، تأليف كرده است.

با اين حال معرفت و ارادت او را نسبت به علی(ع) نمی‌توان انكار كرد. وي فصلی از كتاب صيد الخاطر را با عنوان «الحق مع علی بن ابی طالب» به بيان منزلت والاي آن حضرت نزد پيامبر اكرم اختصاص داده است و می‌گويد: علما در اين نظر منفقند كه علی(ع) نجنگيد مگر آنكه می‌دانست كه حق با وي است و با اين حديث مشهور نبوي استشهاد می‌كند كه «اللهم ادر معه الحق كيفما دار» (ص 503).

تصوف: ابن جوزي شديدترين انتقادات را از صوفيه به عمل می‌آورد و بيشترين بدعتها را به آنان نسبت می‌دهد تا آنجا كه مفصل‌ترين باب كتاب خود، تلبيس ابليس (باب دهم، ص 161- 378) را به «تلبيس ابليس بر صوفيان» اختصاص داده است. با اين حال، كتابهاي منفرد و مستقلی در مناقب عرفاي بزرگ همچون ابراهيم ادهم، بشر حافی، رابعه، سفيان ثوري و فضيل بن عياض تأليف كرده است (علوچی، 237). بدين سان از نظر وي بايد ميان صوفيان و عرفاي بزرگ امتياز قائل شد.

نگاهی به عنوان فصول باب دهم تلبيس ابليس نموداري از نظرات وي در باب صوفيه به دست

می‌دهد: فریبکاري شیطان در طهارت، نماز، مسکن، ترك مال، لباس، خوردن و آشامیدن؛ ذکر احادیثی که نادرستی افعال صوفیان را آشکار می‌سازد. سماع و رقص و وجد، ادلة کراهت غنا و نوحه‌سرایی، غناي مجاز، مصاحبت با نوجوانان، ادعاي توکل و ترك دارایی و درمان، ترك نماز جماعت و جمعه و روي آوردن به تنهایی و گوشه‌نشینی، خشوع و خضوع متکلفانه، ترك نکاح، امتناع از داشتن فرزند، سیر و سیاحت بی‌زاد و توشه، اعمال خلافت شرع در سفر، بازگشت از سفر، مرگ نزدیکان، ترك تحصیل علم، برخی از سخنان صوفیه در باب قرآن، شطح و طامات، منکرات (اعمال خلافت شرع)، اباحیه در پوشش صوفیه و رد شبهات اباحیه. ابن جوزي در سراسر این باب، چنانکه شیوة تألیف وي است، به آیات و احادیث و اخبار استناد کرده است. از مباحث مهم این باب بحث نسبتاً مفصل غنا، وجد و سماع است (ص 223-263). وي پس از مقدمه‌اي کوتاه می‌نویسد: در موضوع غنا به تفصیل سخن گفته‌اند. بعضی آن را حرام، بعضی مباح و بعضی مکروه دانسته‌اند. باید گفت: پیش از اطلاق حرمت یا کراهت یا جز آن بر چیزي، باید نخست ماهیت آن را شناخت. واژة غنا در موارد مختلف به کار برده می‌شود، از آن میان آواز حاجیان در راه حج است که در آن اشعاري در وصف کعبه، زمرم و مقام ابراهیم می‌خوانند و گاه همراه با خواندن اشعار ضربه‌اي بر طبل فرود می‌آورند. این اشعار مباح است و خواندن آنها طرب انگیز نیست و انسان را از اعتدال خارج نمی‌سازد. آنچه جنگجویان می‌خوانند نیز از این نوع است (ص 223)، آنگاه بحث را با استناد به روایات پیش می‌برد و در مواردي که صوفیان براي توجیه اعمال خویش محملی از آیات و احادیث تمهید می‌کنند، با نقد احادیث و جرح راویان آنها نظر آنان را باطل می‌شمرد (مثلاً ص 250-251، نیز 168- 169).

مخالفت بنیادي ابن جوزي با آنچه بدعت می‌شمارد، او را بر آن داشته که حافظ ابونعیم را نیز به سبب آنچه در حلیة الاولیاء آورده انتقاد و تقبیح کند. در تلبیس ابلیس می‌نویسد: حافظ ابونعیم اصفهانی کتاب حلیة را براي آنان (صوفیان) تصنیف کرد و در آن دربارة تصوف مطالب ناروا و زشتی آورد و از اینکه ابوبکر، عمر، عثمان، علی(ع) و بزرگان صحابه را از صوفیان شمرد، شرم نکرد (ص 165). وي همچنین در مقدمة کتاب صفة الصفوة که تلخیص و تنقیح خود او از حلیة الاولیاء است، می‌نویسد: از معایب حلیة ذکر چیزهایی است از صوفیه که انجام دادن آنها جایز نیست (ص 26-31)

علم کلام: ابن جوزي در مورد علم کلام می‌گوید: هیچ چیز براي عوام زیان بخش‌تر از علم کلام نیست و همان طور که کودك را از بیم غرق شدن در رود، از رفتن به کنار آن بازمی‌دارند، باید مردم را از شنیدن مسائل کلامی و خوض در آنها بازداشت.

براي عوام تنها کافی است که به خدا، فرشتگان او، کتابهاي آسمانی، پیامبران و رستاخیز ایمان داشته باشند و به آنچه گذشتگان (سلف) اعتقاد داشته‌اند، بسنده کنند و بدانند که قرآن کلام خدا و مخلوق است. استوا بر عرش حقیقت دارد، ولی چگونگی آن بر ما روشن نیست، رسول خدا مردم را فقط به ایمان مکلف می‌ساخت و هرگز صحابه دربارة جواهر و اعراض سخن نگفته‌اند، پس هر که بر طریق آنان بمیرد، مؤمن و برکنار از بدعت مرده است. آنکه شنا نداند و از ساحل گام فراتر نهد، غرق شدنش قطعی است (صید الخاطر، 459- 460، نیز 161- 165).

نظر او دربارة غزالی: ابن جوزي با آنکه مقام علمی و برخی از کتابهاي امام ابوحامد محمد غزالی (د 505ق) را ستوده، او را به سبب برخی از محتویات کتاب الاحیاء فی علوم الدین به باد انتقاد گرفته و نوشته است که وي در این کتاب «قانون فقه» را رها ساخته و کتابش را بر وفق مذهب صوفیه تألیف کرده است. سپس با نقل داستانی از آن کتاب در باب مردي که به منظور «محو جاه و مجاهده با نفس» دست به سرقت می‌زند، می‌نویسد: اینها قبیح و مخالف با احکام فقه است، و می‌افزاید: نظیر این سخنان در این کتاب بسیار است. من این اغلاط را در

کتابی گرد آورده و آن را اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء نامیده‌ام، در کتاب دیگر خود تلبیس ابلیس نیز به برخی از آنها اشاره کرده‌ام. آنگاه پس از نقل روایتی دیگر از کتاب الاحیاء و نقد و جرح آن می‌گوید: احادیث مجعول و غیر صحیح در الاحیاء بسیار آمده و سبب آن کم اطلاعی مؤلف آن از نقل حدیث است (المنتظم، 9/169-170). ابن جوزي در جاي جاي آثار دیگرش نیز ابوحامد را سرزنش کرده است (براي نمونه نك: صید الخاطر، 453).

از مطالعة موارد انتقاد و مخالفت ابن جوزي با غزالی برمی‌آید که زمینه‌هاي اصلی مخالفت همان زمینه‌هایی است که وي لبة تیز حملة خویش را در تلبیس ابلیس بر آنها وارد می‌آورد، یعنی تصوف و باطنی گرایی. در تلبیس ابلیس می‌خوانیم: ابوحامد غزالی کتاب الاحیاء را بر مذهب صوفیان نوشت و آن را با احادیث باطل که از بطلان آنها بی‌اطلاع بود، بیاگند... و گفت: «مراد از کوکب و شمس و قمر که ابراهیم(ع) آنها را دید، نورهایی است که حجاب خداوندند و خداوند مصادیق شناخته شدة آنها را اراده نکرده است». این سخن غزالی از سنخ سخنان باطنیه است. همچنین او در کتاب المفصح بالاحوال نوشته است که «صوفیان در بیداري فرشتگان و ارواح پیامبران را مشاهده می‌کنند و صداهایی از آنان را می‌شنوند و از ایشان بهره‌ها می‌گیرند. سپس از مقام مشاهدة صورتها برتر می‌روند و به مقاماتی دست می‌یابند که در بیان نمی‌گنجد». کم اطلاعی از سنن، احادیث و اسلام سبب بیان چنین سخنان می‌شود... (ص 166).

حدود عقل: ابن جوزي دربارة حدود عقل می‌گوید: «باید با عقل از عقل احتراز کرد» و توضیح می‌دهد که هرگاه بخواهیم خدا را با عقل بشناسیم، در نخستین گام شناخت ما به حس منتهی می‌شود و در تشبیه می‌غلتیم. پس «احتراز از عقل با عقل» این خواهد بود که دقت کنیم و بدانیم که او جسم نیست و شباهتی به هیچ چیز ندارد. گاه انسان عاقل به افعال خداوند سبحان می‌نگرد و چیزهایی می‌یابد که عقل برنمی‌تابد، مثل دردها، ذبح جانوران، تسلط دشمنان بر اولیاي خدا، مصائب صالحان و ... که عقل خو کرده به عادات، حکمتی در آنها نمی‌یابد. «احتراز از عقل با عقل» در این مورد چنین است که گفته شود، مگر ثابت نشده که خداوند مالك و حکیم است و هیچ فعلی را بیهوده انجام نمی‌دهد؟ با این بازنگري عقل آشکار می‌شود که حکمت او در این افعال بر ما پوشیده است. پس باید به اینکه او حکیم است تسلیم شد. اعتراض گروه بسیاري از مردم و نیز نظر بسیاري از بزرگان که نخستین آنان ابلیس بود، از این سنخ است و بدین سان در چاه گمراهی می‌افتند. داستان خضر و موسی(ع) در قرآن کریم (کهف/18/68، 78-82) نیز ناظر بر همین نکته یعنی «احتراز از عقل با عقل» است (صید الخاطر، 491-492).

جامعه: ابن جوزي دربارة گروههاي مردم نظراتی شگفت انگیز دارد: وي نخست مردم را به عالم و جاهل و آنگاه جهال را به دسته‌هاي زیر تقسیم می‌کند و مشخصات هر یك را برمی‌شمارد:

سلاطین: اینان در جهل‌پرورش‌یافته‌اند ،لباس‌ابریشمین‌می‌پوشند، شراب می‌نوشند، ستم می‌کنند و دستیارانی چون خود دارند که جملگی از خیر بدورند.

بازرگانان: همت آنان مال اندوزي است و بیشتر آنان زکات نمی پردازند و از ربا باکی ندارند. آنها به ظاهر مردمانند.

پیشه‌وران: آنان به کم فروشی، گران فروشی و معاملات ربوي سرگرمند و سراسر روز را در بازار می‌گذرانند و همتی جز آنچه بدان مشغولند، ندارند. شب هنگام نیز چون مستان به خواب می‌روند. جز به خوردن و لذت بردن نمی‌اندیشند... اینان در شمار چهار پایانند.

اراذل: اینان در همة امور خویش پست و حقیرند، کناسان، زباله کشان و نخاله بران از اینانند، ایشان پست‌ترین [!] مردمند.

بیکارگان و راهزنان: اینان جز به لذتهاي زودگذر نمی‌پردازند... و سرانجامشان بر دار رفتن و کشته شدن است.
کشاورزان: اینان‌یکسره در جهلندوبیشترین‌آنان‌ازنجاست‌پروایی ندارند و در زمرة گاوانند [!].
زنان: برخی از آنان زیبا و بدکارند و برخی در دارایی شوهران خیانت می‌کنند... (همان، 449-450).
دربارة اخلاق عامة مردم می‌نویسد: شبانگاه می‌خوابند، گرچه در حقیقت روزها نیز در خوابند. بامداران با حرص خوکان، چاپلوسی سگان، درندگی شیران، شبیخون زدن گرگان و فریبکاري روبهان براي رسیدن به امیان خویش برمی‌خیزند (همان، 472).
او علما را به مبتدیان و متوسطان و مشهوران تقسیم می‌کند و می‌نوسد که قصد بسیاري از مبتدیان در کسب علم تفاخر است نه عمل. اینان به گمان اینکه علم، آنان را از گناهان باز می‌دارد، به گناه می‌گرایند. بیشتر متوسطان و مشهوران نیز از صاحبان قدرت می‌هراسند و در برابر منکرات خاموش می‌نشینند. تنها شمار اندکی از دانشمندان داراي نیت پاك و مقاصد پسندیده‌اند (همان، 450-451).
وي دانشمندانی را که صرفاً در یك زمینه تبحر دارند، نکوهش می‌کند و کسانی را که به علومی چون کیمیا می‌پردازند، ابله می‌شمرد و کار آنان را به هذیان تشبیه می‌کند (همان، 410-411، 510). وي می‌افزاید گروهی از علما و وعاظ که در تنگناي معاش در می‌مانند، به دربار سلاطین پناه می‌برند تا به مال دنیا دست یابند، در حالی که تقریباً همة ثروت شاهان از راه نادرست گرد آمده است (همان 508).
وي اهل علم را از همنشینی با صاحبان قدرت برحذر می‌دارد و به آنان سفارش می‌کند که روش رسول خدا و صحابه و تابعین را پیش گیرند و از مجالست با علما و توجه به اقوال گوناگون و مطالعه کتب و اغتنام فرصت و عمل به علم باز نمانند (همان، 411-412).
ابن جوزي در صید الخاطر فصلی را به فقر و آثار آن اختصاص داده است و کسانی را چون علما و پارسایان که مایة معیشتی ندارند، از در غلتیدن به دامن پادشاهان و یا عوام‌فریبی بیم می‌دهد. وي گروهی از دانشمندان را که با پیشه‌وري و استنساخ کتب به قناعت روزگار می‌گذرانند، می‌ستاید و برخی از علماي زمان خویش را که به سبب دنیاپرستی به دربار سلاطین پناه برده یا به عوام فریبی روي آورده‌اند، سرزنش می‌کند (ص 510 -512).
حکومت و سیاست: ابن جوزي در باب هفتم از تلبیس ابلیس می‌نویسد: شریعت سیاست الهی است و محال است که در آن خللی باشد و به استناد آیة «... ما فَرَّطْنا فِی الکِتابِ مِن شَیء½...» (انعام/ 38/6) نظر کسانی را که سیاست را برتر از شریعت می‌شمرند، باطل می‌داند (ص 132). در امر حکومت سخن «المأمور معذور» را نادرست می‌شمارد، زیرا معتقد است که گاه فرمانرواي برتر به ستم فرمان می‌دهد و اطاعت از فرمان او یاري به ستمکار خواهد بود (ص 134).
وي ولایت و حکومت را به شرط مراعات مصالح رعایا و اجراي عدل و پرهیز از ستم خطیرترین و والاترین منزلت، پس از پیامبري معرفی می‌کند (المصباح، 300/1) و عقیده دارد که خیرخواهی سلطان نسبت به رعایا و دادگري او سبب فراوانی نعمت، و بدخواهی و ستم او موجب خشکسالی می‌گردد (همان، 289/1). وي معتقد است که رعایا دو گروهند: خواص و عوام. نسبت به خواص بیشتر باید تفقد کرد، زیرا آنان به مثابه ابزار حکومتند و این تفقد نباید منقطع گردد، زیرا گاه امین نیز خیانت می‌ورزد و خیرخواه نیرنگ می‌بازد (همان، 276/1). اما عوام را باید میان بیم و امید نگهداشت، با آنان بیشتر رفق و حلم ورزید و نباید به سخنانی که بر ضد یکدیگر می‌گویند، وقعی نهاد، زیرا غالباً مردم اغراض خویش را با نیرنگ می‌پوشانند (همان، 280/1).

ابن جوزي به كار بردن لقب «شاهنشاه» را براي پادشاهان جايز نمی‌شمرد و می‌نويسد روايات صحيح دلالت بر منع استعمال اين لفظ دارد: هنگامی كه در 439ق/1047م لقب شاهنشاه به القاب جلال الدوله ابوكاليجار افزوده شد، خليفه القائم فرمان داد كه اين لقب در خطبه‌ها آورده شود. عامه از شنيدن آن برشوريدند و خطيبان را سنگ باران كردند. از فقها در اين باره نظرخواهی شد. بيشتر آنان با قياس اين لقب با عناوين قاضی القضاة و كافی الكفاة و استدلال به اينكه مقصود از ملك‌الملوك سروري بر شاهان زمين است، به كار بردن آن را جايز شمردند. ابن جوزي در المنتظم پس از نقل اين مطلب، نظر قاضی القضاة ابوالحسن ماوردي را كه از نزديك‌ترين كسان به جلال‌الدوله و استعمال آن را جايز نمی‌شمرد، تأييد می‌كند (8/97- 98؛ عليمی، 2/200-201).

سيما و شخصيت: ابن جوزي را خوش سيما، شيرين شمايل با صدايی نرم و حركات موزون وصف كرده‌اند. در منابع آمده است كه ريش وي بر اثر نوشيدن بلاذر ريخته و بسيار كوتاه شده بود، و تا دم مرگ آن را خضاب می‌كرد. بر اساس تجاربی كه از دوران كودكی كسب كرده بود، اعتقاد داشت كه غذاي نامناسب سبب ناتوانی و بيماري می‌گردد و آدمی را از عبادت و كار خير باز می‌دارد (نك: ابن جوزي، عبدالرحمان، صيد الخاطر، 578). از اين روي بسيار مراقب تندرستی خويش بود و آنچه را براي قوت عقل و حدت ذهن خود مفيد می‌دانست، به كار می‌برد. خوش غذا بود و خوراكش بيشتر جوجه و غذاهاي سبك بود و به جاي ميوه از شربتها و معجونها استفاده می‌كرد و آنچه شبهه ناك بود، نمی‌خورد، جامه‌اش بهترين جامه‌ها بود: جامه‌هاي سفيد و نرم و عطرآگين (ابن رجب، 1/412، 413؛ ابن كثير، 13/32؛ ابن عماد، 4/330). شيفتة كتاب و مطالعه بود، وقتی كتابی را می‌ديد كه پيش‌تر آن را نديده بود، حال كسی را می‌يافت كه بر گنجی دست يافته است (ابن جوزي، عبدالرحمان، صيد الخاطر، 571). بی‌بهره از ذوق سليم نبود. حلاوت مناجات را چشيده بود. روزها روزه می‌داشت و شبها به عبادت برمی‌خاست و در تاريكی شب به ديدار صالحان می‌رفت. مداعباتش لطيف و شيرين بود. ذهنی وقاد داشت و حاضرجواب بود (ابن رجب، 1/412، 413)، فی البديهه پاسخهاي شيرين و لطيف می‌داد، چنانكه وقتی مردي از او پرسيد: تسبيح گفتن بهتر است يا استغفار كردن؟ پاسخ داد: جامة شوخگن به صابون بيشتر نياز دارد تا به بخور؛ از او دربارة غنا سؤال شد، پاسخ داد: أُقْسِمُ بِالله لَهُوَ لَهْوٌ (ابن جوزي، يوسف، مرآة، 8(2)/490؛ ابن رجب، 1/421، 422).

شخصيت علمی و مذهبی ابن جوزي سبب شده‌كه وي را با القابی كه گاه بسيار مبالغه‌آميز می‌نمايد، بخوانند: شيخ العراق و امام الا ٖفاق (ابن جزري، 375)، امام الحافظ العلامة (ابن تغري بردي، 6/175). شيخ الوقت (ذهبی، دول، 2/79)، عالم العراق و واعظ الا ٖفاق (همو، تذكره، 4/1342)، الامام الاوحد (ابن جبير، 196)، الحبر المتكلم (همو، 198).

فرزندان او: از ابن جوزي 3 پسر به نامهاي ابوبكر عبدالعزيز، ابوالقاسم علی و ابومحمد يوسف و 6 دختر به نامهاي رابعه (مادر يوسف بن قزاوغلی معروف به سبط ابن جوزي)، شرف النساء، زينب، جوهره، ست العلماء كبري و ست العلماء صغري. اين دختران همه از پدر و ديگران حديث شنيده‌اند.

عبدالعزيز بر مذهب احمد بن حنبل فقه آموخت و از ابوالوقت، ابن ناصر، ارموي و گروهی ديگر از مشايخ پدرش حديث شنيد و به موصل سفر كرد و در آنجا به وعظ پرداخت و قبول نام يافت. گفته‌اند كه خاندان شهرزوري بدو رشك بردند و مسمومش ساختند و وي در 554ق درگذشت. ابوالقاسم علی از ابن بطی و جز او حديث شنيد. هنگامی كه پدرش به واسط برده شد، به كتابخانة او كه در درب دينار بود، دست يافت و آنچه از آنها خواست، برداشت و به بهايی كه قيمت مركب آن نمی‌شد، فروخت. او در 630ق در حالی كه پدر او را ترك كرده بود، بی‌آنكه وي

پایگاه تخصصی وهابیت alwahabiyah.com

را ببیند، درگذشت. ابومحمد یوسف ملقب به محیی‌الدین بسیار حدیث شنید، فقه آموخت و بر روش درست و اخلاق پسندیده بالید. او بود که سبب رهایی پدر شد و پس از مرگ پدر، به وعظ پرداخت و شغل پدر را به بهترین نحو ادامه داد. مدتی ولایت حسبة بغداد بدو سپرده شد و مدتی نیز عهده‌دار انشاي مکاتبات خلفا به پادشاهان گردید و سرانجام به مقام استاد داري المستعصم رسید (ابن جوزي، یوسف، مرآة، 8(2)/502 -503).

ابن جوزي پس از آخرین وعظ خود در 17 رمضان 957 بیمار شد و پس از 5 روز در شب جمعه میان نماز مغرب و عشا در خانة خود در قطفتا (محله‌اي در شرق بغداد) درگذشت.

گزارشهایی که در باب تشییع جنازة او در دست است، شخصیت اجتماعی و نفوذ وي در مردم را نشان می‌دهد: در سوگ او بازارها بسته شد و مردم بغداد براي تشییع جنازه گرد آمدند. انبوه جمعیت تا بدانجا بود که جنازة او تا وقت نماز جمعه به گوري که در مقبرة احمد بن حنبل براي وي آماده شده بود، نرسید و بزرگان مذهب نتوانستند بر او نماز بگزارند و از کفن او جز اندکی باقی نماند (ابن جوزي، یوسف، مرآة، 8(2)/449- 500؛ ابن رجب، 428/1- 429؛ ابن تغري بردي، 175/6).

گفته‌اند که وصیت کرد شعري را که بدین مضمون سروده بود، بر قبرش بنویسند: «اي بسیار بخشاینده، اي که از گناهکاران در می‌گذري، گناهکاري به امید بخشایش گناهانش نزد تو آمده است. من مهمانم و سزاي مهمان جز احسان نیست» (ابن جوزي، یوسف، مرآة، 8(2)/502).

آثار: ابن جوزي از 13 سالگی به تألیف پرداخت (ابن رجب، 416/1) و از آنجا که تا پایان عمر از نوشتن باز نایستاد، شمار آثارش بسیار است. قدرت ذهنی شگفت‌انگیزش نیز او را یاري داده است. ابن دبیثی می‌گوید: «کسی را نمی‌شناسم که بیش از ابن جوزي در رشته‌هاي گوناگون علمی تألیف کرده باشد. جزوه‌اي دیدم که اختصاص به نام کتابهاي او داشت (ذهبی، المختصر، 238). ناجیه عبدالله ابراهیم می‌نویسد که من این جزوه را که در دو ورق تنظیم شده، تصحیح و آماده نشر کرده‌ام (ص 26).

ابن تیمیه در اجوبة المصریة می‌نویسد: ابن جوزي تصنیفات و تألیفات بسیار در زمینه‌هاي مختلف دارد. من یك بار آثار او را شمردم، بیش از هزار تصنیف بود. پس از آن باز آثاري از او دیدم که در آن شمارش به حساب نیاورده بودم (ابن رجب، 415/1). در منابع آمده است که دربارة تألیفات ابن جوزي از خود او سؤال شد. در پاسخ گفت: «بیش از 360 تصنیف است که برخی از آنها 20 مجلد و برخی فقط یك جزوه است» (ابن رجب، 413/1). سبط ابن جوزي می‌نویسد: از او شنیدم که در اواخر عمر بر بالاي منبر می‌گفت «من با این دو انگشتم 2 هزار مجلد کتاب نوشته‌ام» (ابن جوزي، یوسف، مرآة، 8(2)/482).

در باب کثرت آثار وي گفته‌اند: اگر شمار جزواتی را که نوشته است بر روزهاي زندگانی وي تقسیم کنند، معلوم می‌شود که وي در هر روز 9 جزوه کتابت کرده است (ابن خلکان، 141/3؛ قس: ذهبی، سیر، 377/21) و از این جهت وي را با ابوجعفر محمد بن جریر طبري که گفته شده روزي 40 صفحه کتابت می‌کرده است، می‌توان مقایسه کرد. همچنین نوشته‌اند که ابن جوزي تراشة قلمهایی را که با آنها احادیث پیامبر اکرم را می‌نوشته، گرد آورده بود. هنگام مرگ وصیت کرد که آب غسل او را با آنها گرم کنند، چنین کردند. این تراشه‌ها بیش از مقدار مورد نیاز بود (ابن خلکان، همانجا).

برخی از محققان از بسیاري آثار ابن جوزي با ناباوري اظهار شگفتی کرده‌اند، اما با توجه به اینکه وي حدود 90 سال زندگی کرده و هرگز وقت خود را ضایع نمی‌کرده است، جاي شگفتی نیست. خود در اغتنام فرصت گفته است: گروه کثیري، همان گونه که مردم عادت دارند، با من دیدار می‌کنند. از آنجا که وقت را گرانبهاترین چیزها می‌دانم، این دیدارها را خوش نمی‌دارم، اما

اگر از این کار خودداري کنم، ارتباطات مألوف می‌گسلد و اگر به این دیدارها ادامه دهم، وقت ضایع می‌شود. پس تا آنجا که می‌توانم از دیدار سرباز می‌زنم و اگر ناگزیر دیداري پیش آید، کم سخن می‌گویم تا زمان دیدار کوتاه شود. افزون بر این، کارهایی براي هنگام ملاقات، از پیش آماده می‌کنم تا آن زمان بیهوده سپري نشود. پس قطعه قطعه کردن کاغذ، تراشیدن قلم، دسته کردن دفترها و کارهایی مانند اینها را که نیاز به اندیشیدن و حضور ذهن ندارد - و به هر حال باید وقتی نیز صرف آنها شود - براي این اوقات می‌نهم (صید الخاطر، 306-307).

با عنایت به آنچه ابن جوزي خود در باب شمار تألیفات خویش (2هزار اثر) بیان کرده است و با توجه به شمار تألیفات بازمانده از وي (حدود 384 اثر)، همانطور که از منابع برمی‌آید، باید پذیرفت که بسیاري از آثار وي بر اثر سوانح طبیعی، جنگها و آتش‌سوزیها از میان رفته است (نك: ابن جوزي، عبدالرحمان، المنتظم، 190/10؛ ابن جوزي، یوسف، مرآة، 8(1)/232؛ علیمی، 80/1).

نقد آثار: به رغم بلندي مقام ابن جوزي در تألیف، وي از طعن و خرده‌گیري علما برکنار نمانده است. شاید سبب اصلی آن غرور و خودپسندي او بوده باشد. علاوه بر این بدگویی بسیار او از علماي دیگر مذاهب و گاه هم مذهبان خود (ابن اثیر، 171/12؛ ابن کثیر، 32/13) سبب برخی خرده‌گیریها نسبت به وي شده است. به هر حال در کارهاي او اغلاط بسیار دیده می‌شود که منشأ آنها را می‌توان کثرت تألیف، بازبینی نکردن آنها پس از تصنیف و میل وي به تأویل در بعضی مسائل دانست، خاصه آنکه در حل شبهات متکلمان و بیان فساد آراي آنان تبحري نداشته است (نك: ابن رجب، 414/1).

دانشمندان در ارزیابی آثار ابن جوزي نظرات گوناگونی اظهار کرده‌اند: ابن تیمیه در اجوبة المصریة می‌گوید: او در حدیث، وعظ و مباحث مربوط به آنها مصنفاتی دارد که کسی چون او تصنیف نکرده است. از بهترین تصانیف او کتابهایی است که در اخبار پیشینیان گرد آورده، از آن جمله است کتابهاي مناقب او. او مردي ثقه است، از تألیفات دیگران آگاهی بسیار دارد و در حسن ترتیب و تبویب و جمع و نگارش تواناست. در این زمینه‌ها برخلاف بسیاري از مؤلفان که راست را از دروغ باز نمی‌شناسند، ابن جوزي در بازشناختن درست از نادرست بی‌نظیر است (ابن رجب، 415/1-416). اما در برابر این سخن گفته‌اند که وي ابوالوفاء بن عقیل را بسیار بزرگ می‌داشته و با آنکه نظر او را در برخی از مسائل رد می‌کرده، سخت پیرو او بوده و آنچه از او می‌یافته، نقل می‌کرده است و از آنجا که ابن عقیل با همهٔ تبحرش در کلام، در حدیث و آثار آگاهی تام نداشته، سخنانش در این ابواب پریشان و ناهماهنگ بوده و این ناهماهنگی و پریشانی در سخنان ابن جوزي نیز راه یافته است (ابن عماد، 331/4).

ذهبی از قول موفق عبداللطیف می‌نویسد: «در تصانیف ابن جوزي اغلاط بسیار دیده می‌شود، زیرا او پس از اتمام کتاب به تنقیح آن نمی‌پرداخته است». آنگاه با تأیید این سخن می‌افزاید: به سبب ترك مراجعه به کتاب، سخنان بی‌اساس در آثارش مشاهده می‌شود و آن قدر تألیف کرده است که اگر عمري دوباره بیابد، نمی‌تواند آنها را اصلاح و بازنویسی کند (سیر، 378/21). ابن رجب هم می‌گوید: ابن جوزي به محض آنکه کتابی را به پایان می‌برد، بی‌آنکه به تنقیح آن بپردازد، به تألیف کتابی دیگر می‌پرداخت و گاه در یك زمان به تألیف چندین کتاب مشغول بود و اگر جز این بود، اینهمه آثار متعدد گرد نمی‌آمد (414/1). همچنین ابن فرات می‌نویسد: صاحب المعجم که کتاب زادالمسیر ابن جوزي را بارها نزد او خوانده بوده است، به وجود اغلاط بسیاري در کتابهاي او اشاره می‌کند (4(2)/211).

تألیفات او را در رشته‌هاي گوناگون علمی باید اختصار آثار دیگران به حساب آورد. او بی‌آنکه دانشی را نزد استادي فرا گرفته و در آن صاحب نظر شده باشد، از کتابها نقل می‌کرد و از این

روست که از او نقل شده که گفته است: «من گرد آورنده‌ام نه مصنف» (ابن رجب، 414/1).

در حدیث: ابن جوزي خود در باب احاطه‌اش بر احادیث نوشته است: «از آنجا که بیشترین اشتغال من حدیث و علوم مربوط به آن بوده، تقریباً می‌توانم دربارة هر حدیثی که بر من عرضه می‌شود، بگویم که صحیح است، حسن است، یا محال (القصاص، 118). این سخن کاملاً با آنچه علماي حدیث چون ذهبی (سیر، 382/21) و سیوطی (طبقات الحفاظ، 480؛ همو، اللاٰلی، جم) آورده‌اند، مغایرت دارد.

سیوطی به نقل از ذهبی دربارة او می‌نویسد: ابن جوزي نزد ما از نظر فن حدیث حافظ به شمار نمی‌آید، ولی می‌توان او را به اعتبار کثرت اطلاع بر حدیث و گردآوري آن حافظ خواند (طبقات الحفاظ، همانجا). وي در تفسیر، وعظ و تاریخ مبرز، در فقه حنبلی متوسط و در متون حدیث داراي اطلاعی کامل بود، اما در شناخت صحیح و سقیم احادیث ذوق محدثان و نقادي حافظان مبرز را نداشت (همو، طبقات المفسرین، 51). همو در مقدمة کتاب اللاٰلی المصنوعة که در رد کتاب الموضوعات ابن جوزي تألیف کرده، نوشته است: وي در این کتاب نه تنها بسیاري از احادیث ضعیف، بلکه صحیح و حسن را به عنوان احادیث موضوعه آورده است. البته امامان و حافظان حدیث از آن جمله ابن صلاح و پیروان او متذکر این مطلب شده‌اند، ولی من نیز بر آن شده‌ام که این کتاب او را مختصر و نقد کنم و اغلاط آن را مشخص سازم (2/1؛ نیز نك: ابوغده، 191- 195).

برخی قراین نیز نشان می‌دهد که ابن جوزي از تاریخ عمومی و اوضاع و احوال جهان در روزگار خود اطلاع چندانی نداشته است، مثلاً در صید الخاطر (ص 530) آورده است: پس از آنکه قیصر (در نخستین فتوحات اسلام) هلاك شد، دیگر قیصري به قدرت نرسید.

در شعر: عمادالدین کاتب با نقل 5 نمونه از اشعار ابن جوزي در قوافی مختلف دربارة او می‌نویسد: وي داراي عباراتی مصنوع و اشاراتی بدیع و دلنشین است و علاقة بسیار به تجنیس دارد (3(1)/260- 265). برخی از محققان نوشته‌اند که مجموعة اشعار او به 10 مجلد می‌رسد (ابوشامه، 24). ابن رجب اشعار او را به زیبایی می‌ستاید و سپس افزون بر اشعاري که ابوشامه آورده، ابیاتی از او نقل می‌کند (423/1-424). ابن جوزي خود در المنتظم قصیده‌اي را که در مدح خلیفه المستضیٔ، مشتمل بر 25 مصراع با قافیة «ان» سروده، نقل کرده است (263/10-264).

3 کتاب در شعر به ابن جوزي نسبت داده شده است: احکام الاشعار باحکام الاشعار، ما قتله من الاشعار و المختار من الاشعار (علوچی، 234).

فهرست آثار: مقام علمی و کثرت تألیفات و خدمت بزرگی که ابن جوزي به میراث فرهنگ اسلامی کرده، جمعی از محققان را بر آن داشته است که به بحث و استقصاي آثار او بپردازند و ابهامات و اشتباهات موجود در این زمینه را مرتفع سازند، خاصه آنکه هنوز بسیاري از نسخ خطی آثار ابن جوزي در کتابخانه‌هاي شرق و غرب عالم پراکنده است و برخی از آنها نیز همچنان ناشناخته مانده است.

ابن جوزي خود نخستین کسی است که آثار خویش را فهرست کرده است (ابن رجب، 416/1).

ابن رجب پیش از ذکر آثار ابن جوزي می‌نویسد که ابن قطیعی فهرست ابن جوزي را از آثار خویش به خط خود او دیده و احتمالاً نام کتابهایی دیگر از او را نیز بدان افزوده است (همانجا).

از فهرستهاي متقدمان که بگذریم، سید عبدالحمید علوچی کتابی با عنوان مؤلفات ابن جوزي نوشته و در آن به شمارش و طبقه‌بندي آثار او پرداخته است. وي در این کتاب، آثار چاپی، خطی و مفقود ابن جوزي را بر اساس منابع بسیار و فهرستهاي متعدد کتب خطی (به زبان عربی و زبانهاي دیگر، موجود در کتابخانه‌هاي مختلف سراسر جهان) معرفی کرده است (ابن کتاب در

بغداد (1385ق/1965م) به چاپ رسیده است. سید محمدباقر بر این کتاب استدراکی نوشته که در مجلة المورد (ص 181-190) چاپ شده است. در این استدراك نام 11 تألیف که در کتاب علوچی نیامده، ذکر شده و بر اساس فهرستهاي متعددي که در اختیار علوچی نبوده، عناوین برخی از آثار نیز تصحیح شده است. علاوه بر این، سیدمحمد باقر، اطلاعات بسیاري دربارة کتابخانه‌هایی که آثار ابن جوزي در آنها نگهداري می‌شود، به دست داده و در پایان نام کتابهاي خطی ابن جوزي را که پس از نشر کتاب علوچی به چاپ رسیده، آورده است (ابراهیم، 27-28). به گفتة محمد بهجت اثري در حاشیة کتاب خریدة القصر عمادالدین کاتب، هلال ناجی نیز در مجلة المورد مستدرکاتی بر کتاب علوچی افزوده است (3(1)/261).

ناجیه عبدالله ابراهیم در مورد آثار ابن جوزي تحقیقات تازه‌اي دارد. وي نکاتی را که از قلم علوچی و سیدمحمد باقر افتاده، به ویژه کتابهایی را که خود بدانها دست یافته، به عنوان المستدرك علی مصنفات ابن جوزي آماده انتشار کرده است (ابراهیم، 29). علوچی آثار ابن جوزي را بر حسب موضوعات به شرح زیر طبقه‌بندي می‌کند: الف - 27 کتاب در قرآن و علوم قرآنی؛ ب - 42 کتاب در حدیث، رجال و علوم حدیث؛ ج - 54 کتاب در مذاهب، اصول، فقه و عقاید؛ د - 143 کتاب در وعظ، اخلاق و ریاضات که بیشترین تألیفات او در این زمینه‌هاست؛ ه - 10 کتاب در طب؛ و - 16 کتاب در شعر و لغت؛ ز - 92 کتاب در تاریخ، جغرافیا، سیر و حکایات که مجموع آنها 384 کتاب می‌شود (ص 222-236).

از میان آثار بازماندة ابن جوزي که نام آنها پس از این خواهد آمد، المنتظم و تلبیس ابلیس داراي اهمیتی خاص است که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم:

1. المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم: این کتاب مهم‌ترین اثر ابن جوزي در تاریخ است. در این کتاب مؤلف پس از خطبه که با عبارت «الحمدلله الذي سبق الازمان و ابتدعها و الالوان واخترعها...» شروع می‌شود، به اقامة دلیل بر وجود خداي تعالی و سپس ذکر نخستین مخلوقات می‌پردازد و تاریخ عالم را از آغاز تا دوران حضرت رسول و از آن زمان تا 574ق/1178م (خلافت المستضیٴ، 566 - 575ق/1171- 1179م) می‌آورد. وي حوادث تاریخی قبل از هجرت را بر حسب ابواب و بعد از آن را به ترتیب سنوات ذکر می‌کند (دارالکتب، 255/8). در تاریخ هر سال نخست اخبار مهم و حوادثی را که از نظر وي جالب یا شگفت‌انگیز بوده است، می‌آورد. سپس به وفیات بزرگان می‌پردازد و در این بخش نام آنان را که گاه همراه شرح مختصري از احوال و آثارشان است، به ترتیب الفبایی ذکر می‌کند.

حاجی خلیفه پس از معرفی المنتظم و اشاره به فواید جنبی آن در علم حدیث از قول مولا علی بن حنابی، می‌افزاید، در این کتاب مطالب بی‌اساس و اغلاط آشکار بسیار است که من به برخی از آنها در حاشیة نسخه‌اي که به خط مؤلف است، اشاره کرده‌ام، آنگاه می‌افزاید که این کتاب را شیخ علاءالدین علی بن محمد مشهور به مصنفك در 870ق/ 1466م در ادرنه در یك مجلد خلاصه کرده و آن را مختصر المنتظم و ملتقط الملتزم نامیده است (ص 1850-1851). بروکلمان از این کتاب با عنوان المنتظم فی ملتقط الملتزم سخن گفته است S (I/915, که به نظر می‌رسد تصحیفی از نام مختصر مصنفك باشد. وي می‌نویسد قسمت اول این کتاب مأخوذ از طبري است که مطالب بسیاري در وفیات بدان افزوده شده است و قسمتهاي اخیر آن مقتبس از الکامل ابن اثیر است، هر چند که ابن جوزي خود در المنتظم ابن اثیر را مورد انتقاد قرار داده است (همانجا). در مقایسه‌اي اجمالی که میان مطالب المنتظم و تاریخ طبري و همچنین الکامل ابن اثیر به عمل آمد، معلوم شد که نظر بروکلمان در مورد قسمت اول صحیح است، اما اقتباس قسمتهاي اخیر المنتظم از الکامل ثابت نشد. بنابراین و با توجه به سخن عبدالمنعم در مقدمه بر کتاب العسجد المسبوكِ غسانی که می‌نویسد: گروهی از مؤلفان پس

از ابن جوزي از جمله ابن اثير از المنتظم سود جسته‌اند (ص 111). می‌توان احتمال داد که بروكلمان تلخيص مصنفك را با المنتظم اشتباه كرده و آن را با تاريخ طبري و الكامل ابن اثير مقايسه نموده باشد.

ابن قفطی در بحث از علم تاريخ و كتب تاريخی، المنتظم ابن جوزي را به مثابه يکی از تکمله‌هاي متوالی تاريخ طبري که هر يك براي کامل کردن کتابهاي پيش از خود تأليف شده، به شمار آمده است و می‌گويد: ذکر حوادث پس از المنتظم را ابن قادسی تا 616ق ادامه داده و آن را تکميل كرده است (ص 110-111).

ابن جوزي در المنتظم نظير آنچه در روزنامه‌هاي روزگار ما می‌آيد، از حوادث گوناگون سخن می‌گويد: رويدادهاي مهم سياسی، توطئه‌ها، اخبار مربوط به جنگها، اخبار فرهنگی (برگزاري مجالس وعظ و خطابه و مناظره، تأسيس مدارس و نام مدرسان و معيدان آنها...)، منازعات مذهبی و کلامی، تاريخ آغاز و پايان بناها، قتلها، سرقتها، نيرنگها، آتش سوزيها، رويدادهاي شگفت‌انگيز، اخبار مربوط به خليفه (شکار، سياحت، بيماري...)، گزارش برخی نرخها در روزهاي گرانی و ارزانی، قحط و غلاها، شيوع بيماريها، سوانح طبيعی (طغيان رودها، بارانهاي شديد، تگرگهاي درشت...)، گزارش گرم‌ترين روز سال، اخبار مربوط به افطاري و مهمانيها به مناسبتهاي مختلف، گزارش اعدامها (دزدان، قاتلان، بدمذهبها...) و ...، تا آنجا که اگر صحت اين گزارشها محقق گردد، می‌توان اين کتاب، به ويژه جلد نهم و دهم آن را که مقارن دوران زندگی مؤلف است، آيينة تمام نماي روزگار او دانست که از لحاظ مطالعات علوم انسانی به ويژه علوم اجتماعی حائز اهميت فراوان است (نك: مثلاً 203/10- 208).

6 مجلد از اين کتاب (ج 5 -10) مشتمل بر حوادث و وفيات سالهاي 257-574ق/871 - 1178م با برخی حواشی و تصحيحات در 1357- 1359ق در حيدرآباد دکن به طبع رسيده و در 1360-1362ق فهرست اعلام مجلدات پنجم تا نهم آن توسط سيدظهيرالدين حسن تهيه گرديده و به پايان هر مجلد افزوده و منتشر شده است.

ابن جوزي خود کتاب المنتظم را که در 10 جلد بزرگ تأليف کرده بود، در يك مجلد کوچك مختصر ساخت و آن را شذور العقود فی تاريخ العهود ناميد. سخاوي اين کتاب را به خط ابن جوزي ديده است (ص 304).

سبط ابن جوزي می‌نويسد تاريخ نيايم يعنی المنتظم در 574ق به پايان رسيد. او تاريخ کوچکی به نام درة الاكليل دارد که ذيلی بر المنتظم و حاوي حوادث سالهاي 575 -590ق (سال تبعيد او به واسط) است و در اين کتاب حوادث به طور کامل استقصا نشده است (ابن جوزي، يوسف، مرآة، 8(1)/353). کسانی ديگر نيز بر المنتظم ذيلهايی نوشته‌اند: محمد بن احمد بن محمد قادسی (د 694ق) ذيل خود را که در چند مجلد است، الفاخر فی ذکر حوادث ايام الامام الناصر ناميده است. امام العز ابوبکر محفوظ بن معتوق بن البزوري نيز ذيلی بر المنتظم دارد (سخاوي، همانجا).

2. تلبيس ابليس: ابن جوزي در مقدمة کوتاه اين کتاب می‌نويسد: پس از رحلت حضرت رسول(ص) و درگذشت ياران او... هواها بازگشت و بدعتها آفريد... بيشتر مردم به گروههاي گوناگون گرويدند و ابليس سربرآورد تا آنان را بفريبد و باطل را بيارايد و تفرقه افکند و گمراهان را گرد هم آورد... از اين رو من بر آن شدم تا با تأليف تلبيس ابليس مردم را از نيرنگهاي او بر حذر دارم و دامهايش را بنمايانم (ص 4).

ابن جوزي اين کتاب را در 13 باب تأليف کرده که برخی از ابواب آن خود به فصول و بخشهاي فرعی تقسيم شده است. از آنجا که فصول و بخشهاي اين کتاب تا حدود زيادي بيانگر عقايد و آراي ابن جوزي است. اشاره به مباحث اصلی اين ابواب و فصول، به شناخت بيشتر شخصيت او

كمك می‌كند:
باب اول - در امر به پيروي از سنت و همراهی با جماعت: در اين باب ابن جوزي با استناد به روايات عامه لزوم پيروي از «سنت» را بر اساس تلقی اهل تسنن از «سنت» تبيين می‌كند و با اشاره به حديث افتراق، «اهل جماعت» را فرقة ناجيه معرفی می‌كند (ص 8).
باب دوم - در نكوهش بدعتها و بدعت‌گزاران: در اين باب ابن جوزي بدعت گذاران را به 6 گروه اصلی و هر گروه اصلی را به 12 گروه فرعی تقسيم می‌كند. گروههاي اصلی بدعت‌گذار از نظر وي عبارتند از حروريه، قدريه، جهميه، مرجئه، رافضه و جبريه (ص 19-23). وي از گروههاي فرعی رافضه به دو گروه شيعه و اماميه اشاره و آنها را چنين معرفی می‌كند: شيعه معتقد است كه علی(ع) وصی پيامبر خداست و ولی امر بعد از اوست و امت كه با جز او بيعت كردند. كافر شدند. اماميه معتقدند كه ممكن نيست دنيا از وجود امامی از فرزندان حسين(ع) خالی باشد. امام را جبرئيل تعليم می‌دهد و هر گاه بميرد، كسی چون او جانشينش می‌شود (ص 22).
باب سوم - در تحذير از فتنه‌ها و نيرنگهاي ابليس: در اين باب با استناد به قرآن كريم و احاديث به بيان فريبكاري شيطان می‌پردازد و می‌گويد: هر انسانی را شيطانی است و شيطان همانند خون در آدمی جريان دارد و آنگاه فصلی به ضرورت پناه بردن به خدا از شر شيطان اختصاص می‌دهد.
باب چهارم - در معنی تلبيس و غرور: به نظر وي تلبيس نماياندن باطل به صورت حق و غرور نوعی نادانی است كه نادرست را درست و زشت را زيبا می‌نماياند.
باب پنجم - در ذكر فريبكاري ابليس در اعتقادات و دينها: در اين باب به بيان بطلان عقايد سوفسطائيان، دهريان، طبايعيان (معتقدان به عناصر چهارگانه)، ثنويان، فلاسفه و پيروان آنان، معتقدان به هياكل (كسانی كه اجرام سماوي را به عنوان جسم روحانيان علوي می‌پرستند)، بت‌پرستان، پرستندگان آتش و خورشيد و ماه، مردم دوران جاهليت، منكران نبوت، يهوديان، نصاري، صابئان، مجوس، منجمان، منكران رستاخيز و تناسخيان می‌پردازد. آنگاه چگونگی فريبكاري شيطان را در اعتقادات امت مسلمان شرح می‌دهد و در اين زمينه از تقليد و اجتهاد و مسائل مربوط به آنها سخن می‌گويد و پس از بحثی راجع به كلام و نكوهش متكلمان كيفيت فريبكاري ابليس را بر خوارج، رافضيان، باطنيان (اسماعيليه، سبعيه، بابكيه، محمره، قرامطه، خرميه، تعليميه) بيان می‌كند.
باب ششم - در فريفتن عالمان: در اين باب تلبيس شيطان بر قاريان، محدثان، فقيهان، اهل جدل، واعظان و گويندگان قصص، لغويان و اديبان، شاعران و دانشمندان مبرز شرح داده می‌شود.
باب هفتم - در فريفتن فرمانروايان و پادشاهان.
باب هشتم - در فريبكاري در عبادات: در اين باب چگونگی فريفته شدن عابدان در تطهير، وضو، اذان، نماز، قرائت قرآن، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منكر بيان می‌شود.
باب نهم - در فريفتن زاهدان و عابدان: وي در اين باب ترك دنيا، سرزنش علما، روي گردانی از آموختن علم، ترك مباحات، پشمينه پوشی، حب جاه، ژوليدگی، ظاهر زاهدانه، احتراز از خريد، انگشت نما شدن، عجب به عبادت، عمل به اوهام و پندارها به عنوان «واقعه»ها و ... را از مصاديق تلبيس ابليس می‌شمارد.
باب دهم - در فريفتن صوفيان: ابن جوزي در آغاز اين باب صوفيان را گروهی از زاهدان می‌شمارد كه با صفات، نشانه‌ها و احوالی از زاهدان بازشناخته می‌شوند. سپس با استناد بر اخبار به بيان وجه تسمية اين گروه به صوفيه و متصوفه می‌پردازد (ص 161-162) و آنگاه مباحثی در

نادرستی اعتقادت صوفیان بیان می‌کند.
باب یازدهم - در فریفتن متدینان در آنچه شبیه کرامات است.
باب دوازدهم - در فریفتن مردم عامی.
باب سیزدهم - در فریفتن عموم مردم با آرزوهاي دور و دراز.
آثار چاپ شده:
1. در قرآن و علوم قرآنی: زادالمسیر فی علم التفسیر، دمشق، در 1406ق زیر چاپ: المدهش، بغداد، 1348ق.
2. در حدیث و رجال حدیث و علوم آن: آفة اصحاب الحدیث، به کوشش سیدعلی میلانی حسینی، تهران، مکتبة نینوي الحدیثة؛ اخبار اهل الرسوخ، قاهره، 1322ق، چاپ دیگر در بمبئی بدون تاریخ.
3. در مذاهب و اصول و فقه و عقاید: دفع الشبهة التشبیه و الرد علی المجسمة، دمشق، 1345ق.
4. در وعظ و اخلاق و ریاضات: بستان الواعظین و ریاض السامعین، قاهره، 1934م، چاپ دیگر در 1963م؛ تلبیس ابلیس یا الناموس فی تلبیس ابلیس، دهلی، 1323، چاپهاي دیگر در قاهره، 1340، 1347 و 1368ق (شرح آن گذشت)؛ روح الارواح، قاهره، 1309ق؛ رؤوس القواریر، قاهره، 1914م؛ صید الخاطر، دمشق، 1960م، چاپ دیگر بدون تاریخ؛ عجیب الخطب، تهران، 1274ق؛ لفتة الکبدالی [فی] نصیحة الولد، مطبعة المنار، 1931م؛ یاقوتة المواعظ و الموعظة، قاهره، 1309ق، چاپ دیگر 1322ق.
5. در طب: تنبیه النائم الغمر علی حفظ مواسم عمر، مطبعة الجوائب، 1885م؛ الطب الروحانی، دمشق، 1348ق.
6. در شعر و لغت: تقویم اللسان (در 1385ق آماده طبع بوده است).
7. در تاریخ، جغرافیا، سیر و حکایات: اخبار الظراف و المتماجنین، دمشق، 1347ق؛ اخبار النساء، قاهره، چاپ دیگر بیروت (منسوب به ابن قیم الجوزیة)؛ الاذکیاء، مصر، 1277ق و چاپهاي دیگر 1304، 1306ق و ...؛ تلقیح فهوم اهل الاثر، چاپ ناقص در لیدن، 1892م، چاپ کامل در دهلی، 1869م، چاپ دیگر 1927م؛ الحمقی و المغفلین، دمشق، 1357ق، چاپ دیگر با نام اخبار الحمقی و المغفلین، به کوشش عثمان خلیل، مصر، 1928م؛ الذهب المسبوك فی سیر الملوك، بیروت، 1885م؛ ذم الهوي، قاهره، 1962م؛ صفوة الصفوة، حیدرآباد دکن، 1936-1937م، چاپ دیگر با نام صفة الصفوة، بیروت، 1406ق/1986م؛ مناقب احمد بن حنبل، قاهره، 1349ق؛ مناقب بغداد، بغداد، 1342ق؛ مناقب الحسن البصري، قاهره، 1931م؛ مناقب عمر بن الخطاب یا تاریخ عمر بن الخطاب، قاهره، 1347ق؛ مناقب عمر بن عبدالعزیز یا سیرة عمر بن عبدالعزیز، قاهره، 1331ق، مختصر آن به نام مختصر مناقب عمر بن عبدالعزیز، لایپزیگ، 1899م، و چاپ دیگر آن قاهره، 1331ق؛ ملتقط الحکایات، قاهره، 1309ق؛ المنتظم، حیدرآباد دکن، 1938-1940م (شرح آن گذشت)؛ مولد النبی (ص)، بارها به چاپ رسیده است؛ الوفا فی فضائل المصطفی(ص)، به کوشش بروکلمان.
آثار خطی: علوچی از 384 اثر ابن جوزي 139 کتاب را به عنوان خطی معرفی کرده (ص 206-211) و نام کتابخانه‌هایی را که این نسخه‌ها در آنها نگهداري می‌شود، آورده و آنها را در موضوعات مختلف بدین شرح طبقه‌بندي کرده است: قرآن و علوم قرآنی، 10 اثر؛ حدیث، رجال حدیث و علوم آن، 14 اثر؛ مذهب، اصول، فقه و عقاید، 12 اثر؛ وعظ، اخلاق و ریاضات، 72 اثر؛ طب، 3 اثر؛ شعر و لغت، 2 اثر؛ تراجم عام، 9 اثر؛ تراجم خاص، 9 اثر؛ حکایات و قصص، 5 اثر؛ تاریخ یك اثر؛ جغرافیا، 2 اثر (ص 63 -203، 222- 239).

منابع:

ابراهیم، ناجیه عبدالله، مقدمه بر المصباح المضیٔ (نك: ابن جوزي در همین مآخذ)؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن تغري بردي، النجوم؛ ابن جبیر، محمد، رحلة، بیروت، 1384ق/1964م؛ ابن جزري، محمد، غایة النهایة، به کوشش برگشترسر، قاهره، 1351ق/1964م؛ ابن جوزي، عبدالرحمان، آفة اصحاب الحدیث، به کوشش سید علی میلانی حسینی، تهران، مکتبة نینوي الحدیثة؛ همو، تلبیس ابلیس، بیروت، 1368ق؛ همو، صفة الصفوة، به کوشش محمود فاخوري، بیروت، 1406ق/ 1986م؛ همو، صید الخاطر، بیروت، 1407ق/1987م؛ همو، القصاص و المذکرین، به کوشش ابوهاجر محمد سعید بن بسیونی زغلول، بیروت، 1406ق/ 1986م؛ همو، مشیخة ابن الجوزي، به کوشش محمد محفوظ، بیروت، 1400ق/1980م؛ همو، المصباح المضیء، به کوشش ناجیه عبدالله ابراهیم، بغداد، 1396ق/1976م؛ همو، المنتظم، بیروت، 1357- 1359ق؛ ابن جوزي، یوسف، تذکرة الخواص، بیروت، 1401ق/1981م؛ همو، مرآة الزمان، حیدرآباد دکن، 1371ق/1952م؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن رجب، عبدالرحمان، ذیل طبقات الحنابلة، قاهره، 1372ق/1953م؛ ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، قاهره، 1350ق؛ ابن فرات، محمد، تاریخ، بصره، 1389ق/1969م؛ ابن قفطی، علی، تاریخ الحکماء، به کوشش لیپرت، لایپزیگ، 1903م؛ ابن کثیر، البدایة؛ ابوشامه، عبدالرحمان، تراجم رجال القرنین، به کوشش محمد زاهد کوثري، قاهره، 1366ق/1947م؛ ابوغده، عبدالفتاح، حاشیة الرفع و التکمیل فی الجرح و التعدیل محمد عبدالحی لکنوي، بیروت، 1407ق؛ اثري، محمد بهجت، حاشیه بر خریدة القصر و جریدة العصر (نك: عمادالدین کاتب در همین مآخذ)؛ بستانی ف؛ حاجی خلیفه، کشف؛ حالی، الطاف حسین، حیات سعدي، ترجمة نصرالله سروش، تهران، 1316ش؛ حتی، فیلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمة ابوالقاسم پاینده، تهران، 1366ش؛ خوانساري، محمدباقر، روضات الجنات، به کوشش اسدالله اسماعیلیان، قم، 1392ش؛ دارالکتب، فهرست؛ دولتشاه سمرقندي، تذکرة الشعراء، به کوشش محمد رمضانی، تهران، 1338ش؛ ذهبی، محمد، تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن، 1390ق/1970م؛ همو، دول الاسلام، حیدرآباد دکن، 1365ق؛ همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و محمد نعیم عرقسوسی، بیروت، 1405ق/1985م؛ همو، العبر، بیروت، 1405ق/1985م؛ همو، المختصر المحتاج الیه من تاریخ ابن دبیثی، بیروت، 1405ق/1985م؛ رازي، امین احمد، هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، تهران، سخاوي، محمد، الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ، به کوشش روزنتال، بغداد، 1382ق/1963م؛ سعدي، «بوستان»، «گلستان»، کلیات، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، 1365ش؛ سیوطی، بغیة الوعاة، قاهره، 1908م؛ همو، طبقات الحفاظ، بیروت، 1403ق/ 1983م؛ همو، طبقات المفسرین، بیروت، دارالکتب العلمیة؛ همو، اللا ٓلی المصنوعة، بیروت، 1403ق/1983م؛ شریف رضی، دیوان، بیروت، 1310ق؛ عبدالمنعم، شاکر محمود، مقدمه بر العسجد المسبوك (نك: غسانی در همین مآخذ)؛ عبدالواحد، مصطفی، مقدمه بر ذم الهوي عبدالرحمان بن جوزي، قاهره، 1381ق/ 1962م؛ علوچی، عبدالحمید، مؤلفات ابن الجوزي، بغداد، 1385ق/ 1965م؛ علیمی، عبدالرحمان، المنهج الاحمد، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، 1404ق/ 1984م؛ عمادالدین کاتب، محمد، خریدة القصر و جریدة العصر، به کوشش محمد بهجت اثري، بغداد، منشورات وزارة الاعلام؛ غسانی، ملك اشرف، العسجد المسبوك، به کوشش شاکر محمود عبدالمنعم، بیروت/بغداد، 1395ق/ 1975م؛ فاخوري، محمود، مقدمه بر صفة الصفوة (نك: ابن جوزي، عبدالرحمان در همین مآخذ)؛ قرآن کریم؛ کسائی، نورالله، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران، 1358ش؛ محفوظ، محمد، مقدمه بر مشیخة (نك: ابن جوزي، عبدالرحمان در همین مأخذ)؛ نفیسی، سعید، «مدرسة نظامیة بغداد»، مهر، تهران، 1317ش، س 2، شم

2؛ یافعی، عبدالله، مرآة الجنان، 1390ق/ 1970م؛ نیز: GAL,S ; EI 2.منبع: دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج3، ص262